بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر بعضی از ادویه مفرده و بعضی از مرکبه که احتیاج بدان ادویه [illegible] بعضی ... و [illegible]

[illegible]

برگ مشک ... حاره و رافع ... چشم و حب الآس مقوی معده و جالس ...
و اسهال ... و رافع سموم است خصوصا ... و عقرب
تخصیص ... حب الآس ... ضعف ... و اسهال حاد
از آن ... حب الآس ... پوست ...
... از هر یک ده درم ...
... از هر یک دوازده درم مصطکی ...
... از هر یک ... درم ...

... بگوارم

... سماق ... از هر یک چهار درم کوبیده و بیخته ... مجموع ...
... یک درم ... حب الآس ... ورم حار و صداع حادث ...
و سعوط ... آب مورد ... مثقال ... ده مثقال ...
روغن ... مجموع را ... نا آب ... و روغن ... مورد
... کوبیده ... روغن ...
... با آب ... آلوده کرده ... کنند

سفوف حب الآس برای اسهال ... حب الآس ...
... از هر یک ده درم ... کوبیده و بیخته
قدر شربت ... درم ... برای بول در فراش حب الآس ...
... کوبیده و بیخته ... حب الآس برای صداع حادث ...
و سعوط ... آب برگ مورد ...

حرف الالف

در بین ... حب الآس ...
... کرده ... مورد ... رسیده ... و جزو ... بیخته ...
... کوب کرده ...
... حب الآس ...
در ... معده و اسهال ... حب الآس ...
... از هر یک ده درم ...
... از هر یک ... درم کوبیده و بیخته با آب ...
... ده درم ... حب الآس ده درم ...
... از هر یک ... درم ... از هر یک ... درم
کوبیده و بیخته ... قدر شربت ... درم
ابریشم ... ابریشم برای تقویت قلب ... ابریشم ...
... ابریشم ...

... بگوارم

...
...
... مثقال ... مثقال ...
... ابریشم ...
از هر یک ... مثقال مصطکی ... مثقال ... مرجان
از هر یک ... مثقال ...
کوبیده و بیخته ...
و در ظرف ... سفوف ابریشم مفرح است ...
قوت دهد ...
ابریشم خام ... مثقال ...
... حب الآس مرجان از هر یک ... مثقال
... کهربا ...

حرف الالف

جوارش ابهل برای [illegible] و بواسیر و حیض منقطع را جاری کند ابهل [illegible] کوبیده [illegible]

[illegible] شربتی از یک درم تا سه درم [illegible] حب ابهل برای [illegible]

[illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] درم

[illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] شربتی [illegible] درم [illegible]

[illegible] ابهل [illegible] کهنه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابهل [illegible]

[illegible] شربت [illegible] درم

اترج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اترج [illegible]

[illegible] درم [illegible]

[illegible] اترج [illegible]

حرف الالف

[illegible] زعفران [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] شربت [illegible] درم شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible] از هر یک [illegible] درم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الالف

صد و پنجاه مثقال ... بعد ... صد و پنجاه مثقال ... کف
گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست اترج ... زعفران ... و بعضی ...
پوست اترج را دور ... پنجاه مثقال ... جوشانده ... ثلث آن ...
کرده ... قند سفید بقوام آورند ... اترج ... برای ...
قند سفید را بقوام آورند و آب اترج بقدری ... خوش ... جاشنی ...
در ... و ... و استعمال نمایند اترج بفتح الف ... کشنده ...
کوبند ... جوارش ... معده ... مقوی ...
طعام ... و ... [illegible]
مصطکی ... جوزبوا ... عود ... پوست اترج
... اول برگ ... در آب
... صاف ... سفید
بقوام آورند پس ادویه را کوبیده بیخته ... و ... سفید کرده
[illegible]

قرص ... بادام ... بیخته ... سرد شود ... بریده ...
شربت ... و اگر ... سفید و ...
ورق ... نقره ... ورق طلا ...
... اوسط است ... جهت ... دفع ...
... کوبیده ... حب ... گرفته ... آب ...
استعمال نمایند قرص ... جهت ... طحال و ...
... سنبل الطیب ... اسارون ...
... ادویه را کوبیده بیخته ... قرص ... شربت ...
ایضاً قرص ... برای ... طحال ...
... حب ... ورد ... تخم ... عصاره ...
ادویه را کوبیده بیخته اقراص سازند شربت ... سکنجبین ...
اینه ... و ... [illegible]

حرف الالف

حب ... تریاق ... اصفهانی پوست ... [illegible]
... مقوی ... اصفهانی ...
... شادنج ... [illegible]
... تریاق ... [illegible]
... شراب ... [illegible]
... نافع ... آب ...
... صاف ... سفید بقدری ... کرده ...
... [illegible]
... حب ... [illegible]
... در آب ... [illegible]
... سیاه کردد ... [illegible]
... [illegible]
[illegible]

شربت ... حب ... [illegible]
... سفید ... [illegible]
... کوبیده ... [illegible]
... [illegible]
... کوبیده بیخته ... [illegible]
... معجون ... شربت ... [illegible]
... جوارش ... [illegible]
... سنبل الطیب ... [illegible]
... شراب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... خرنوب ... [illegible]

حرف الف

د پوسیده شود و پوست آن جدا کرده حمای سکنجبین برای صرع و زمین نافع است
فلفل جوز بوا عود قاری عود الصلیب وج زرنبا و جنطیانا
قطع اجزا را مساوی گرفته کوبیده بیخته باسکه عنصلی سرشته روغن نمایند
درجه گرده انها از ان شوق نایند و با ترا طیلفل بنوشند سکنجبین عنصلی
برای استسقا و امراض بارده جگر و ربو و ضیق النفس و سعال و زمین صرع و قطع
سده ها و تقطیع اخلاط غلیظ و ادرار حیض مرده و زنده و دفع فلچ و لقوه و اصناف
معروف بنیز عنصل بسرکه عنصلی ده من عسل مصفی شش من ابر او با هم مخلوط
کرده پس بگیرند پیاز عنصل کهنه را در ریزه ریزه کرده یک من کحلی
حلیت عاقرقرحا پودنه بری از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی
از هر یک پنج درم نیم کوب کرده در سرکه عنصلی بگذارند تا
یک هفته در آفتاب بگذارند پس صاف نمایند و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند
و در نسخه دیگر است که فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل است
سکنجبین

سکنجبین عنصلی روغنی برای صرع نافع زوفا خشک صعتر فارسی فستقین رومی
اسطوخودوس از هر یک پنج درم در آب سرکه عنصلی بخیسانند تا آب برود و بگیرند
پس صاف کرده بگیرند از آن مطبوخ و از عسل مصفی و سرکه عنصلی از هر یک یک رطل که
مجموع سه رطل باشد و بجوشانند تا بقوام سکنجبین آید شربتی یک اوقیه
شراب عنصلی برای سرفه کهنه و ضیق النفس و سعال سوداوی و بلغمی و سده
جگر و تقویت معده و دماغ پیاز عنصلی زوفای خشک اصل السوس
کاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غافث افسنتین نعناع
خشک رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بادیان قیصوم در یک صد و پنجاه مثقال آب که
انگوری و چهارصد مثقال آب بخیسانند تا سه روز پس بجوشانند تا نصف آید
پس صاف نموده با صد مثقال شکر بقوام آورند هر روز از این شراب ده
شانزده مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند معجون
عنصلی برای صرع نافع بگیرند عنصلی را کوبیده و آب آن را بگیرند

حرف الف

شیاف ... جندبیدستر سوسن دهن بلسان حب بلسان وج ترکی زرنباد ... سوسن
لسان العصافیر ... حب الغار دارچینی فلفل ... تخم ترب ...
تخم کرفس تخم خیار تخم کدو تخم بادیان تخم خشخاش تخم شبث ...
تخم ... حسک ... بزرالبنج ... مصطکی صمغ ... ...
... زعفران سنبل الطیب ... ...
... ... دارفلفل جوز بوا عود قاری عنبر اشهب زعفران
... زنجبیل زرنباد قسط شیرین ... ...
... معجون ... بگیرند ...
... اسطوخودوس حب اسطوخودوس برای ...
نافع است اسطوخودوس ... بگیرند ... مثقال بگیرند حب ... ...
دلال آن ... شراب اسطوخودوس برای ... صرع
نافع است

نافع است اسطوخودوس ... افتیمون ... ورق ... صرع
... تربد ... ...
... ... بقوام آورند شربتی
... با آب گرم یا گلاب ... بنوشند معجون اسطوخودوس برای
صرع ... اسطوخودوس عاقرقرحا افتیمون ... اجزا را مساوی
کوبیده بیخته بعسل ... ... هر روز ... ...
... ... صرع ... معجون اسطوخودوس برای ...
و ... نافع است اسطوخودوس ... ... کوبیده بیخته بعسل مصفی
سرشته هر روز ... ... اسطوخودوس با گلاب سرشته
انقیا ... ...
... ...
بگیرند ... ... است

حرف الف

اثنه درم حب افسنتین منقیه سودا از بدن و مرکب و جمیع امراض سوداوی خصوص مالیخولیا
و برسام سوداوی را بکار نفع بخشد افسنتین اسطوخودوس غاریقون [illegible]
نخجه هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد [illegible]
پوست هلیله [illegible] سنا مکی اسطوخودوس لاجورد
کوبیده و نخجه با روغن بادام شیرین چرب نمعه با آب [illegible] سرشته حب سازند
شربتی [illegible] درم تا [illegible] درم با [illegible] سکنجبین افسنطین [illegible]
[illegible] درکیسه کتان کرده در [illegible] آب [illegible] شبانه روز [illegible] خورد [illegible] از
آتش فرود آورده [illegible] این کیسه را بمالند تا تمام قوت افسنتین [illegible]
پس کیسه را فشرده [illegible] و سرکه کهنه [illegible] [illegible]
داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی [illegible] مثقال [illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] و فضول [illegible] را از بدن دفع کند و مالیخولیا [illegible] و بیهوشی و نسیان
[illegible] افسنتین غاریقون [illegible] بسفایج فستق سنا مکی
[illegible]

حرف الف

دو چند کنند و در آن حب [illegible] منقی [illegible] قوام آرند پس [illegible] غاریقون
[illegible] اسطوخودوس غاریقون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کوبیده و نخجه در [illegible] جمیع ادویه [illegible] مذکور سرشته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خالص تخم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از موم [illegible] [illegible]
[illegible] و ادویه را با آن ممزوج کرده خوب بمالند تا مرهم شود [illegible]
با عصاره برگ خطمی [illegible] و ادویه را با آن خلط کنند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] با عصاره برگ خطمی [illegible] سرکه [illegible] اقاقیا [illegible]
[illegible]

[illegible] اسطوخودوس [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] لاجورد [illegible] [illegible] کوبیده و نخجه
[illegible] شربتی [illegible] درم [illegible] افیون [illegible]
[illegible] حب افیون [illegible] [illegible]
[illegible] و آب آن را بریزند [illegible] [illegible]
[illegible] افیون [illegible] [illegible]
[illegible] سرشته حب سازند حب افیون [illegible]
[illegible] افیون [illegible] مصطکی [illegible] انیسون
[illegible] [illegible] [illegible] هلیله سیاه کوبیده
نخجه با آب [illegible] حب سازند شربتی [illegible] درم افسنتین [illegible]
[illegible] شراب افسنتین [illegible] خالص [illegible]
افسنتین [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حب اقاقیا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کوبیده و نخجه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قرص اقاقیا [illegible] [illegible] زعفران
[illegible] انیسون [illegible] [illegible]
اقاقیا [illegible] [illegible] کوبیده و نرم کرده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مثقال شربتی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
افیمون [illegible] حب افیمون [illegible]
افیمون [illegible] عصاره [illegible] عصاره افسنتین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شربتی [illegible] درم

دهن سعال عتیق شراب و شربت ... بیده مهره مار بستن آن بر موضع گزیده و تغذیه
به سرطان نهری و زنجبیل بسیار انسان را ... نافع است و ... درد ...
چهار ... [illegible] انیسون فلفل زراوند مدحرج جند بیدستر
کوبیده با سکنجبین سرشته ... [illegible] ... فلفل ...
فلفل ... [illegible] ... خوردن آن ...
... [illegible] ... موضع ... [illegible] ...
جند بیدستر کبریت زرد حلتیت ... [illegible] ... سکبینج
... اجزا را مساوی کوبیده بیخته با ... سرشته بر موضع ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... کبریت ... [illegible] ...
انجره ... [illegible] ... بر آن موضع و اطراف آن مالیدن نافع است
و خوردن ... [illegible] ... نافع است ... افربیون

[illegible]

هوا ... [illegible] ... درد قولنج و ...
... [illegible] ...
زعفران فلفل ... برنجاسف فربیون فطراسالیون تخم کرفس
سنبل الطیب ... [illegible] ...
... کوبیده بیخته ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... آب ... کرفس ... [illegible] ...
... است افربیون ... جمیع دردها ... و بادها ...
و قولنج را نافع است فلفل ... شونیز حب الغار
جند بیدستر زیره کرمانی فربیون برنجاسف ... اجزا را
مساوی کوبیده بیخته ... [illegible] ...
... [illegible] ...

سنبل الطیب غاریقون ... [illegible] ... زعفران همه را ...
بپزند تا نصف گردد پس صاف کنند ... [illegible] ...
با ترنجبین ... [illegible] ... و بعضی در این شراب ...
بیخ کرفس انیسون رازیانه ... [illegible] ...
قرص افسنتین برای تبهای کهنه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... افسنتین ... انیسون تخم کرفس ...
... اجزا را مساوی کوبیده بیخته با آب سرشته قرص سازند ...
خشک کنند ... [illegible] ...
... [illegible] ... افسنتین ...
... [illegible] ... افسنتین تخم کرفس ... انیسون
... اجزا را مساوی کوبیده بیخته ... [illegible] ...

[illegible]

افعی ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شراب کهنه ...

حرف الالف

حلتیت جندبیدستر افربیون مقل ازرق سداب اشق
سنبل رومی فطراسالیون وج زرنبا نانخواه انیسون وج زرنگ
سکبینج مو اسارون انیسون ... شیطرج ... فو
اقاقیا ... بزر رازیانه بزر کرفس شراب کهنه ...
... حب کرده ... معجون ... مقدار یک مثقال با شراب ...
... مقدار ... با آنچه مناسب است از اشربه ... از برای ... نافع است
و در دفع سموم شربه با عقرب و وجع مفاصل و نقرس و تشنج نافع که شربت
آن از یک درم تا یک مثقال و تریاق ... مثقال است ... سلیخه ... دارچینی
از هر یک یک اوقیه و نیم جندبیدستر فطراسالیون تخم کرفس
تخم کرفس ... اوقیه زرنباد ... قسط ... دارچینی ...
... اسارون انیسون فلفل ... دار فلفل
سنبل الطیب ... زعفران انیسون ادویه را کوبیده بیخته با عسل ...

... حرف الالف

دقوی ... قلب و جمیع اعضای رئیسه ... لطیف است ... نافع است ...
ورد الطیب ... دار فلفل دارچینی ... سادج هندی
فلفل ... مروارید ... زعفران ریوند چینی ... حب ... کشمش
... عصاره ... بادرنجبویه ... انیسون قاقله کبار
قرنفل ... عسل مصفی ... معجون سازند قدر شربت
از یک درم تا دو درم ... مثقال است ... معجون ... قدیم
فلفل ... زرنباد ... زعفران عاقرقرحا ...
دارچینی سنبل الطیب عسل مصفی سه وزن ادویه ... سرشته
معجون سازند نسخه دیگر فلفل ... فلفل ... زرنباد ...
انیسون زعفران سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا
قرنفل عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت از
یک درم تا ده درم ... دردها ... نافع
الالف

در ابتدای ... و فالج ... تشنج ... و استرخا ... و در وقت ... هایج ...
... و قولنج ... و در ... را ... گردد
... حب ... سوس ... افیون ... کافور ... دارچینی ...
... زرنباد ... همه را کوبیده و بیخته در ... کرده ...
... کرده آنگاه ... شده ... هوش کرده و چون ...
بیرون آورند ... در وقت حاجت ...
... انیسون زعفران ...
... سنبل الطیب ...
... عود ... اسطوخودوس ...
... عصاره ...
... سادج هندی ... سلیخه ...
... مسک ...

معجون سازند و در ظرف ... نگاه دارند ... در وقت حاجت ...
بدهند و این نسخه برای ... و در ... و خفقان ... افراح ... سودا ...
افراح ... شراب ... اقراص ... اقراص ادویه سنبل الطیب
سادج هندی دارچینی زعفران قسط ... دار شیشعان
فلفل ... قرنفل قصب الذریره ... کوبیده بیخته ...
... اقراص سازند ... در ... نگاه دارند ...
... داروی است ... ساری ... بارکوفته بیخته در طعام
... تا ... کرده ... نافع ...
گوش ... در بعضی نسخ ...
... زرنیخ زعفران ...
... اجزا ... شیشه ... حب ... کرده
در شیشه نگاه دارند وقت حاجت ... قطره در گوش چکانند دوای دیگر

حرف الالف

زعفران مرکاصاف سنبل الطیب کمافیطوس مجوف زراوند
جنبه بیستر شب یمانی شب مرّاو کوبیده و بیخته پس اگر در گوش
درد باشد این دوا را بروغن گل سرخ سرشته سه چهار قطره در گوش چکانند
و اگر در گوش چرک باشد این دوا را بمطبوخ شبت استعمال نمایند و اگر درد گوش
گرم باشد باید مخلوط کرد با قرص این دوا عرق بید و در آب برگ شاهتره
مخلوط کرده سه قطره در گوش چکانند شیاف افیونی چون بپلکهای چشم
طلا نمایند درد بسکون آرد و مریض را خواب برد افیون خالص سادج
علک مصطکی صمغ عربی کتیرا کوبیده و بیخته با آب باران سرشته شیاف
سازند و در سایه خشک کنند و هنگام حاجت با آب گشنیز تازه یا سفیده تخم مرغ
سائیده بر پلکهای چشم طلا نمایند شیاف دیگر برای رفع درد و ناخنک
کندر ذکر زعفران حضض مکی صمغ عربی از هریک جزوی افیون ربع
جزو شیاف نموده استعمال نمایند شیاف دیگر کندر ذکر مرکاصاف

از هریک

از هریک جزوی افیون زعفران از هریک نیم جزو همه را نرم کوبیده شیاف
سازند شیاف دیگر برای قولنج ریحی جنبه بیستر زعفران مرکاصاف
از هریک یک جزو زرنیخ یک جزو بدستور مذکور شیاف سازند طلای دیگر
صداع و درد شقیقه و کلالت نشاسته باقلا صندل سرخ صندل سفید کافور
کندر نعناع زرنیخ پوست بیخ خشخاش کوبیده و بیخته
و آب عنب الثعلب تازه و آب گشنیز تازه سرشته بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند
طلای دیگر که مسکن جمیع اوجاع بارده است مشک زنگار جند بیدستر
فرفیون جند بیدستر صمغ عربی عود هندی زعفران رب
با آب کرفس طلا نمایند طلای دیگر برای صداع حار هرگاه با حرارت باشد
زرنیخ مرکاصاف زعفران زرنبیج اجزا را قیادی کوبیده و بیخته
بگلاب سرشته بر پیشانی طلا نمایند معجون مقوی مغزها و حفظ کننده قوای
شهوت جماع کننده مردان را قوت جماع دهد قرنفل زرنبیج

حرف الالف

نانخواه جوزبوا سورنجان زنجبیل حب المحلب سنبل الطیب سعد
دارچینی مورد مثل شقاقل مصطکی مغز پسته حبه الخضرا
زعفران زنجبیل بهمن سفید بهمن سرخ عود خام عاقرقرحا
سنبل الطیب لسان العصافیر [redacted] بصدودار اجزا را کوبیده و بیخته
با سه وزن همه عسل مصفی سرشته شربتی یک مثقال است مقوی و ملین
فلزات است و دستور احراق اقلیمیا آن است که سائیده در کوزه مطین حکمت
کرده در تنور نهند تا چند ساعت در آن آتش بماند و هیچ بر آن آب نریزند
شیاف اقلیمیا دافع طرفه و وجع چشم از حرارت باشد اقلیمیای زر
مس سوخته دم الاخوین سرمه مروارید ناسفته کتیرا مرکاصاف
زعفران افیون نشاسته زرد چوبه زرنیخ شکر طبرزد سیاه دانه
نافع و مجرب است تفسیر بسیار اوکسی دارد معنی آن همه است
یعنی که ازده طعام اوکسی دارد ساده معجونات مشهوره همه قوت دهد

دلو

[illegible]
عصاره [illegible] اوزان [illegible]
با [illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] ست [illegible] قرنفل [illegible]
مصطکی [illegible]
[illegible]
[illegible] سنبل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کوبیده [illegible]
[illegible]

حرف الالف

وجیالانیده و دور ظرف [illegible] داخل کرده بقوام آورند شربتی ده درم تا بیست [illegible]

آب سرد و آب برگ بادرنگ و شیره تخم خرفه [illegible] و شیره کشنیز خشک [illegible]

اقتضای وقت و حال و برای خفقان این شراب را با آب برگ بادرنگ [illegible]

دم الاخوین صمغ عربی گاوزبان [illegible] بکوبند و کاهی یک قیراط [illegible]

دیگ طبیخ زعفران درم داخل کنند لعوق انجبار جهت نفث الدم [illegible]

وصفت دیگر خوب نافع است

پوست بیخ انجبار کهربا شمعی مرجان قرمز بسد [illegible] طین مختوم [illegible]

طین [illegible] طین ارمنی دم الاخوین کتیرا نشاسته مروارید [illegible]

[illegible] تخم کدو [illegible] تخم خیار [illegible] صمغ [illegible]

اجزا را کوبیده و بیخته با رب [illegible] و رب حب الآس [illegible] انجبار [illegible]

[illegible] لعوق [illegible] باشد [illegible] با آب [illegible]

بقوام آورده با [illegible] لعوق انجبار برای نفث الدم [illegible]

[illegible]

کوبیده و بیخته با آب [illegible] شربتی دو درم با سکنجبین [illegible] و آب [illegible]

تازه [illegible] برای اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible] صمغ عربی [illegible]

[illegible]

[illegible] انجبار برای نفث الدم [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] انجبار کهربا مرجان قرمز دم الاخوین طین مختوم مروارید ناسفته کوبیده [illegible]

با آب برگ بادرنگ [illegible]

[illegible] شراب انجبار [illegible]

[illegible] و برای [illegible]

[illegible] پوست بیخ انجبار [illegible]

[illegible]

حرف الالف

[illegible]

الهامی کودکان که در وقت بیرون آوردن دندان هم سرباشنه باز دارد و دیگر
معجون سیده استخوان سوخته شاه بلوط مقشر کثیرا خشک ... حب الاس خرنوب تخم
کرفس زیره کرمانی قرط خشک ... اجزا ... بر ... ... کواش
... ... که بوده و بیخته ... ... مقدار قوی ... دارش بالا
... ... سفوف افیون ... برای قوت باه ... است ... ... ازال ...
سقیه است سنبل الطیب و فلفل جوزبوا دارچینی زنجبیل ... الصفحه
۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

عاقرقرحا خولنجان دارفلفل ثیت ... سعد کوفی مصطکی زعفران
۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲
عود خام صندل ... ... عنب ... ... شربتی ...
۲ ۲
افیون ... ...
... ... جوارش افیون ... ...
افیون ... مصطکی ... ... دارچینی ... ... خولنجان ...
دارچینی ... ...
... ...
... ... جوارش ... حب افیون ... ...
... ... است افیون مصطکی تخم کرفس ... ...
... ...
... ... قطاع ... ...
اجزا را کوبیده بیخته با آب ... حب سازند هر حبی بقدر ... ...

حرف الالف

دهن افیون برای ... ...
... ... افیون ... ...
... ... در آب گرم ... بشنه پس ... ...
در آب ... ... سفوف افیون ... ... را
دفع کند ... تخم کرفس ... ... مصطکی
... ... کوبیده بیخته ... ... قرص افیون
... ...
... ... افیون ... ...
تخم کرفس ... ... سنبل الطیب مصطکی ...
تخم ... عاقرقرحا ... ... کوبیده بیخته با آب ... ...
اقراص سازند هر قرص ... ... قرص ... ...
قرص ... ... افیون عاقرقرحا ... ...

... ... تخم کرفس ... مصطکی ...
... ... کوبیده بیخته ... ... اقراص سازند
... قرص افیون ... ...
... ... افیون
تخم کرفس ... ...
... ... زعفران ... ... مصطکی
سنبل الطیب ... کوبیده بیخته اقراص سازند هر قرص ...
... ...
برای ... ...
... ...
... ...
... ...

حرف الالف

تنقیه و تصفیه امعاء خصوص از بلغم لزج و از تنقیات تا بعضی آنست که اهلیلج زرد پوست
دور کرده نیم کوفته است انهار را بیرون کرده و در انهار صاحب ... بسته نیم کوب کرده
در آب گرم تا نه ساعت بگذارند که پس بیرون آید با روغن بادام یا روغن گاو تازه چرب کرده
بر شته کنند و احتیاط کنند که جلد نسوزد اطریفل اهلیلج بود پس آن را از روغن گاو در یا
تا به تا که برشته بود را با بادام باید بریان شود و احتیاط کنند که جلد نسوزد پس از روغن بیرون
آورده کوبیده نگاه دارند اطریفل صغیر مرکب است از اهلیلج ... نخست
بعد پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله و اجزا را
هر یک را و بعضی بلیله حبشی ... را به وزن یک جزو از هر که بیاید اجزا را کوبیده
بیخته به روغن گاو یا روغن بادام شیرین چرب کنند بعد عسل مصفی سه ... زنند در شربت
و تعلق اطریفل کبیر پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست
هلیله حبشی هلیله سیاه بلیله آمله فلفل دار فلفل از هر یک
به جو ... زنجبیل ... شیطرج هندی ... شقاقل مصری ... درونج
اوزان

تودری سرخ لسان العصافیر حب الفلقل که مغز ... هر یک
از هر یک ... جزوی ... سیاه ... و در این اجزاء مصطکی رومی که با چینی دار چینی
از هر یک ربع جزوی اجزاء را کوبیده بیخته به روغن گاو یا روغن بادام شیرین چرب نموده
بعد عسل مصفی مثل سه ... زنند اطریفل کشنیزی پوست هلیله کابلی پوست هلیله
(۱۰ درم) (۱۰ درم)
زرد ... کشنیز خشک ... سرخ کوبیده بیخته به روغن بنفشه یا بادام چرب نموده
(۱۰ درم) (۱۰ درم) (۱۰ درم)
بعد عسل مصفی ... زنند شربتی تا ... بعضی کشنیز را به وزن یک جزو از اهلیلج
و ده درم است بعضی به وزن تمام ادویه داخل کنند و این اطریفل نافع است
صداع ... بخارات ... طعام بعد از خوردن آن شراب ... خوردن پس ...
دعوت ... اطریفل متوسط ... بیماریهای حارث از صفرا و خون
و سوداء نافع است ... و درد ... و ظلمت بصر و ... بخارات غلیظه معده
از همه ... نافع است پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
(۱۰ درم) (۱۰ درم) (۱۰ درم)
آمله ... پوست بلیله ... شاهتره ... گل سرخ ... سنا مکی ... اسطوخودوس ... مصطکی
(۱۰ درم) (۱۰ درم) (۵ درم) (۵ درم) (۵ درم) (۵ درم) (۵ درم)

حرف الالف

... افتیمون ... (illegible, offset from facing page)

افتیمون اسطوخودوس بادیان ... کوبیده بیخته بعد عسل مصفی
(۳ درم) (۳ درم)
وزن ادویه معجون ... زنند بعد از آنکه ادویه را با روغن بادام شیرین چرب کرده باشند
اطریفل ... جهت ... دماغ ... و امراض ... سوداوی
نافع است پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله افتیمون
(۲ درم) (۲ درم) (۲ درم) (۲ درم) (۲ درم)
مویز منقی ... ابریشم ... شاهتره ... سنا مکی
(۲ درم) (۲ درم) (۲ درم) (۲ درم) (۲ درم)
... بسفایج ... اسطوخودوس افتیمون ... بزر
(۱ درم) (۳ درم) (۵ درم) (۱ درم) (۵ درم)
با سه وزن ادویه عسل مصفی ... زنند شربتی ... نیم ... تا ... مثقال
جوارش ... طعام ... و اشتهای طعام ... و ... نافع بود و ... کند
و ... دارد و رنگ را خوب کند پوست هلیله ... زنجبیل ...
(۴ درم) (۴ درم)
اوزان

به روغن بادام چرب کنند ... زنجبیل فلفل دار فلفل ...
ما ... فلفل ... سنبل الطیب ...
... جمیع ادویه ... شربتی از ... مثقال تا ... درم
... ظاهر النفع است ... سیاه ... خصوص ...
و ... صفرا و بلغم ...
پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله
(۱۲) (۱۲) (۱۲)
... شیطرج هندی دار فلفل
... زنجبیل
... کوبیده
بیخته به روغن بادام چرب ... شیرین
...
پس ... کوبیده ... آب ...

حرف الباء موحده

بفشار قرطمی و بنفشه صدر را با گلاب بخورند   سفوف الاز بهر فرحه این سفوف را
منافع از حکمی است و در تقویت اعضاء و قلب و دماغ بی نظیر است
الاز بهر فرحه   مروارید ناسفته   عود قماری   عود صلیب   کشنیز خشک
دانه هیل   اسطوخودوس   گل گاوزبان   بادرنجبویه   ابریشم
دانه ابو   گل سرخ   عنبر اشهب   نبات سفید   کوفته و بیخته
کوفته و بیخته سفوف سازند   شربتی مثقال و نیم با گلاب سفوف سازند هم
بادرنجبویه   شربت بادرنجبویه و معرب بادرنج   القلب و تقویه از جمله ورسکان
تر باشد   شراب بادرنجبویه   برای ضعف قلب و دماغ و تقویه آنها
بوده است   تخم کاهو   تخم و تخمک   تخم بادرنجبویه   گاوزبان گل کاهو
گل گاوزبان   بادرنجبویه   تخم ریحان   اهلیلج   بسفایج   ابریشم
پیلکا   فستق مقشر   صندل   بادرنجبویه   در گلاب و عرق بیدمشک
و آب سیب   عناب   نبات جوشانند صاف نمایند با گلقند و جهت مثقال و نیم بخورند
قوام

قوام آورند و در شربت کرده بادبخورند   معجون ریحان با جواهر مر محبت را
و سالمی کبد و طحال و گشایش و نفخ و تقویت قلب و اعضا و بر دوات مرج
و نشاط آورد و جهت گشایش و تقویت اعضا است   مروارید ناسفته
حسینیه   زرشک   درونج عقربی   عاقرقرحا   فلفل   سنبل   سدره
قاطع   زنجبیل   زعفران   کوفته و بیخته بعسل مصفی تنه وزن ادویه
بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند   شربتی دو مثقال   نکوری که در ساعات حیض و پیشید
و ادات نفخ   سفید ارزق   مراهم   ساوی کوفته و بیخته   بیاد آرند
و در زیر حمول سازند   نکوری که مشیمه بیرون آورد و بچه مرده بیندازد   مرکبه
مازو   کوکره   تخم حنظل   جوز   کوفته و بیخته در زهره گاو بسرشند و کلوله
سازند و در زیر قعد بعد از جماع کنند   و فرج را بدان سوراخ نهند
بخوری که درد را سوز نشاند   خاکشی   تخم کندر   کشنیز خشک   صادی بنویسد
و در طرفه و تحقیق آن منعقده   ... سابه   بخاری برای زکام و وار آن نمایند

حرف الباء موحده

و دیگر آنکه چون رگ را بگشایند و منقار آن را در زهر ببرند اگر زهر اثر نمی کند
و همچنین افیون را و دیگر آنکه چون در آفتاب بگذارند عرق کند و گداخته گردد و دیگر آنکه
چون بر علاجی که بر سم الفار کرده باشند بگذارند اگر عرق کند و از زهر خوب است و الا نه
و دیگر آنکه چون بقدر حبه از آن را بسایند و بگذارند و مرغ و غیره اگر زهر باشد باد زهر خوب است
و دیگر آنکه برای دفع سموم شربت دویه با مرغ امتحان نمایند اگر اثری کرد معلوم باشد
خوب است و الا نه   حب باد زهر فرحه   چون چهل روز متوالیا بدان مداومت کنند
بجای مشک باد زهر از آن ظاهر رسید و برای تقویت باه مفید است
باد زهر فرحه   مروارید ناسفته   کهربای شمعی   طباشیر سفید   گل سرخ   سنبل الطیب   سادج هندی
صندل سفید   ورق نقره   ورق طلا   عنبر اشهب   کوفته و بیخته بمشک
حب سازند هر روز دو حب آن را با گلاب بخورند   حب الاز بهر دیگر
برای جمیع حواس با زهر و تقویت باه و نیرو است   باد زهر فرحه   مروارید ناسفته
کهربا و قوت ناطقه و فرح دل دهد و در کمتر ... و زرنباد و قرنفل شقاقل مصری همه را
بی

هن بهم   طباشیر   گل گاوزبان   صندل سفید   و دارچینی از هر یک مثقال و نیم ادویه را
زعفران چهار دانگ   عنبر اشهب   مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال جدا جدا
با گلاب صلایه نمایند و ورق طلا و ورق نقره   نبات چهار دانگ ادویه را
کوفته عنبر اشهب را با نبات سفید مجموع حب سازند بقدر نخودی هر روز چهار
حب آن را بخورند   حب الاز بهر دیگر   در تقویت قلب و دفع سموم و از اله ضرر
هوای مستعفن و اصلاح اخلاط فاسده بی نظیر است   الاز بهر فرحه خطائی   باد زهر
مروارید ناسفته   کهربای شمعی   گل ارمنی   سنبل   درونج عقربی   حب   لسان الطیور
ابریشم   ابهل   حب الغار   طباشیر سفید   گل گاوزبان   صندل سفید
دارچینی   زعفران   عنبر اشهب   مشک خالص   ورق نقره   ورق طلا
جواهر را بر روی سنگ سماق صلایه نمایند با گلاب   ورق طلا با ورق نقره را
با آب سیب و شربت گل و عنبر و مشک و زعفران را با گلاب جدا نمایند عنبر را در دهن
مرغ گداخته   بعد جواهر را کوفته و بیخته همه را با هم کرده حب سازند بقدر نخودی

حرف الحاء المهملة

[illegible]

حلبه

حلبه [illegible]

[illegible]

حرف الخاء المعجمة

[illegible]

حرف [illegible]

[illegible] اجزا را کوبیده بیخته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

سادهٔ [illegible] سموم [illegible] نافع است و مقوی [illegible] نافع است

برای سوء مزاج حار و اشتهای طعام آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و [illegible]

و عطش [illegible] ساکن گرداند [illegible] گویند [illegible] شیرین [illegible] رسیده

و پوست [illegible] و آب آن [illegible]

[illegible]

آورده [illegible] و [illegible] آب [illegible]

بکوبانند [illegible]

معروف است و تریاق سموم است [illegible] دارد برای [illegible]

مفید است و مقوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تریاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

تریاق دیگر [illegible] کوبیده و بیخته [illegible] بشراب [illegible]

[illegible] سموم [illegible] تریاق [illegible]

[illegible] کوبیده و بیخته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الجیم

[illegible]

[illegible]

حرف الجیم

و دهان را خوشبو گرداند و از دهان [illegible] و [illegible] و کرم [illegible]
[illegible]
[illegible] کرکس [illegible] تخم کرفس تخم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] و نصف مصطکی رومی [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] وزن مجموع ادویه [illegible] به قوام آورده [illegible] و هر روز [illegible]
جوارش [illegible] و ضعف کرده [illegible]
[illegible] سنبل الطیب قرنفل الطیب زرنباد [illegible]
[illegible] شقاقل [illegible] اجزا را کوبیده بیخته
با سه وزن آن قند [illegible] به قوام آورده [illegible] شربتی [illegible]
جوارش قرنفل الطیب [illegible]
[illegible] و قرنفل زنجبیل [illegible] زعفران [illegible]
اجزا را کوبیده بیخته [illegible] به قوام آورده [illegible] شربتی [illegible]
[illegible]

حرف الجیم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible] زرنباد [illegible] زنجبیل
[illegible] به قوام آورده [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible]
[illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible]

[illegible] جوارش [illegible]
جوارش [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] اجزا را کوبیده بیخته [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] از هر یک
[illegible] مصطکی [illegible] وزن مجموع ادویه [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] شربتی [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]

[illegible]

حرف الجیم

هر نه قسم است ... چوب چینی ...

چوب ... [illegible]

[illegible]

... چوب چینی ...

[illegible]

حرف الحاء المهمله

[illegible]

[illegible]

حرف کاف العجمیه

[illegible]

حرف کاف العجمیه

[illegible]

حرف الجيم

[illegible]

حرف الحاء المهمله

[illegible]

حرف الخاء المعجمه

[illegible]

[illegible]

حرف اللام

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درچهار رطل آب [illegible]

[illegible]

سعوطات [illegible]

حرف السين المهمله

[illegible]

حرف الزاء المعجمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف السین المهمله

فرو چکانده و در می کرده بعضی با کثیرا سفوف صمغی و صنوبری صاحب ذخیره از خفقان حار
و دوای ... نافع باشد بوییا جوز بوا عنبر اشهب مشک سائیده
قرص گلاب آمیخته و بعضی گفته و بعضی با ماءالرمان گفته است غذا ... فرو ... شوند
سفوف که بیماری ... خوانند جهار شش سفوف ... ... نافع و بعضی
و التهاب ... را بگیرد سفوف و تفاح پاک کرده و از تخم و پوست از هر یک
یک رطل در آب بجوشانند تا مهرا کرده پس نرم کوبیده و از پالایش بیرون کشند
و به وزن همه شکر سفید ... بالمناصفه در آمیخته و سفوف و تفاح در آن جوشانیده ...
و گلاب ... رطل کرده در آن سفوف و تفاح پالوده و ... کرده بقوام آورند
و از آتش فرود آورده عود ... خام ... اوقیه مصطکی رومی طباشیر سفید کوبیده
بیخته با آن بیامیزند و در نسخه دیگر چنین است سفوف و تفاح را در گلاب ... و عرق
بید مشک و ... انگوری ... تا ... کرده شراب سفوف مقوی معده
و قلب ... و التهاب ... طعام آورد و اسهال ... صفراوی و غشیان ... باز دارد
... و ...

در ... حب ... و قرص ... معده و ... نافع است ... پس
... گرفته پوست او را جدا کرده ... و غلاف آن را دور کنند پس
... بکوبند و آب آنها را گرفته ... کرده بجوشانند چون ...
... فرود آورده ... تا ... کرده پس آب ... ... پس صاف
... و ... آب ... شکر سفید ... کرده بجوشانند ... اوقیه
گرفته بقوام آورند شراب سفوف ... سفید و غشیان و ... صفراوی و اسهال صفراوی
نفع بخشد و معده و جگر را قوت دهد و حرارت ... دفع کند ... صفراوی ... را
نافع است گیرند ... خوشبوی ... پوست و دانه پاک ... دیگر آب ...
گیرند دیگر آب ... شیرین آب انار ... و پوست ... پوست ...
حب الآس ... ... از هر یک قدری ... کوب کرده ...
کنند و در آن ... آب ... و بجوش آورند ... که ... باشد
... بجوشانند که آنها ... پس ... شکر سفید بقوام آورند

حرف السین المهمله

پس فرود آورده ... در شیشه نگاه دارند شربت سفوف که شراب انگور
... مقوی معده و ... طبیعت ... و غشیان را نافع که ... اجماع
و ... قوت ... خوانند آب سفوف ... ... رطل شراب
انگوری ... پنج رطل با آتش نرم طبخ نمایند که آن ... صاف
نمایند ... تا ... نشود ... صاف کرده در ... ریزند
بر آن ... صاف ... با آتش ملایم ... بقوام آورند پس عطر
... نگاه دارند سفوف ارسطو چنین حکایت کنند که ...
ارسطاطالیس ... ... و طلب کرد ... جامع ... برای ...
امراض ... سفوف ... ... که ... تمام ...
سفوف ... ذکر کرده ... در مقاله ... پس ...
و شربت آن ... است ... ... هندی ...
... مصطکی رومی ...
...

... ... زیره ... ...
حب الآس جوز بوا ... از هر یک ... ... عنبر ...
... از هر یک ... شکر سفید ... جمیع ادویه ... را کوبیده بیخته
... شربت ... تا ... آب ... ...
... است و ... در این سفوف ... ...
هندی آورده از هر یک ... ... و ... داده ...
در این سفوف ... که ... طباشیر و ...
... و ... ... سفوف ... برای ...
... سفید است ... ... سفید ... بیان کرده ...
... ...
... آن ... آب ... که در آن طباشیر سفید ... و ...
... سفوف اطفال مقوی معده ... اسهال اطفال

حرف السین المهمله

پوست بیخ انگبار دم الاخوین مروارید نسفته کهربای شمعی [illegible] عود الصلیب

رب السوس اصول سوس [illegible] نشاسته بادیان شاه‌ترج [illegible] سنبل [illegible]

صمغ عربی کثیرا [illegible] اصول زعفران کافور [illegible]

[illegible]

تتمه حرف السین المهمله

[illegible]

حرف السین المهمله

[illegible]

حرف السین المهمله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الشين المعجمة

شاه تره صورتنده فارسی در ترکی چوالم حوبسه و ان سکا ایشت بعضه مصر
خشخاش سرخ ان که مصری است بهترین اقسام آن است قرص شاه تره برای رفع
وقطع سیلان خون از اعضای ظاهری و برای اسهال برای دو داء ثعلب و ثعالب
و مجرب است شاه تره در ترکی تخم ورده کشینک تخم خشخاش سفید
کمک سیاح سرخ ملاح کمر روی سولی خلیل سفید ظهر روی کوبیده بجه با
ربطونا برسته اوقیه تازه شربتی یک مثقال با شیره تخم ورده شربت دیگر
سده و دیگر خواص بهترین کیف ادویه است شراب ریباس بادام پوست
وکر این همین است در کر بعضی اطفال و محسان در کشف اشتها مجرب است
آب ورنک آب بجه شیرین از هر یک سیه مثقال آب تبریج کشکه دینار مثقال
با قند اکر عوام آرند و در دادن که آب تبریج دهد کرده شکر مثقال
اکتفا و مانیه ورام قایم مقام ریباس فارسی است شربت برای
برای رفع قبض شاه تره و رق آلو سیاح بربها و پیتال کاوزبان بادرنجبویه
تخم کاهو تخم کشوث سماق تمر هندی پوست سیاه کاسنی تخم خیارین

حرف السين المهملة

آن نبات ریباس عدس بوا و بعضی کیا کشتی حور لطیف دار فلفل اقاقیای سیاه
را لک لسیع اوقیه را کوبیده بجه چون سیه و زن کرده بعد از بعضی طبیعت و دو نوع
کرون گلابیه و بعضی دهد در آن خیار تره باشد اسکنجبین تازه سواک
قریب النفع برای کردبا پوست کوه هر یک نارنج تازه تازه تره
بعد از بعضی و طبیعت و طبیب بکار باشد سورنجان لفت او
و بعضی سرفه را این سم سر بیلفن سورنجان او دو ای است که زالک کرده جگا تریاق
ثابت تا ثنات کمی سیاح بال پوست او رشد استخوان بیلد
تک کمار تازه و کرمانج مساوی کوبیده بجه در مرض الشانه سورنجان
مجرب است بنیه سر سحلب تهوع رکی و پوست ان نیف باب برای دفع
اداره است و امراض ان سفید و شیرین طعم وبیابان رطوبت باشد حب سورنجان
که نقرس را نافع نخته و درد در مادیات سکین ده سورنجان سفید اصول تره
تنقیه سفید دار فلفل سورنجان حرمل مصطکی اجزا را کوبیده بجه تابت
را با نبات رسنه حب سازند شربتی از یکدرم تا سه درم آب مطبوخ زیره
حب سورنجان اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا را نفع سفید است و دیگر

نوان داد سورنجان سفید پوست سقمونیا هلیله سیاه بالکوبیده بجه هضاره را
در تحمیه سرفه حب سازند شربتی بیکار سورنجان خیار نیکو اثر
برای اوجاع مفاصل و نقرس و ورک مجرب سورنجان صبر سفید سنا مکی
زنجبیل زیره کرمانی و بعضی کوبیده بجه بعد برسته شربتی یک مثقال با آب
نیم کرم و اکر بعضی سنوف دو حب خورند شربتی دو شکر با آب نان کشاوه است
و اما کربکا کرده تا شتاب ملح جلاب اسهال نافع بجه و سکسکه سورنجان
نبات بعد از بعضی کوبیده بجه شربتی تا سه درم با آب سرد نوشند و اکر زنجبیل
و بعضی دوبه برای تقویت معده و شکم نیکو است سفوف سورنجان نافع است
برای جمیع اقسام مفاصل و نقرس و عرق النسا و اوجاع ظهر از مواد غلیظه
و مجرب است سورنجان صبر شوکران سیاح بربها الدیک شاه تره هلیله
تربد سفید مقشر هلیله زرد پوست هلیله سورنجان شیر خشت سقمونیا کابلی خرد را سفید
هلیله زرد کابلی مورد سماق قسطی و ترنجبین شبیه مصطکی حب الاس
فلفل دار فلفل کوبیده بجه در شیره کشکه تا شکر شربتی ... با آب سرد

حرف الشين المعجمة

تخم کشوث اکر کاسنی بسته با دو او ان که تا ... کوفته کرده اجزا را در پیاله
آب بنجیده اند و صبح کوبانیده و صاف نموده کیارکی فقره و اغذیه قوام آورده و در دو چیر
سرد و بعضی نانیه و شیر تره تا مخلوط کردد شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال شراب بزوری
خیار تخم بادرنجبویه تخم کرفس پوست سیاح کرم پوست سیاح بادیان سیاح کرفس
اصول سیاه هر یک کوفته در ده رطل آب بجوشانند چون بیک رطل برسد
با بالانیه و با یک رطل قند سفید بقوام آورند مقدار شربتی دو درم تا پانزده درم است
شراب بزوری بادرد تخم کاسنی تخم خیارین بادیان بیخ کاسنی در ده رطل آب
بجوشانند تا یک رطل برآید انکاه بالانیه و با یک من قند سفید بقوام آورند
و در شربت مقدار شربت بزوری خیار شیافات شیاف ابیض اعراض
عین را نافع بود کمر پیاز کرمانی صبر سقوطری انزروت بیر صمغ عربی
زعفران ... کتیرا تازه شیاف احمر تازه شیاف اشقر ... نافع کل و ملم
و جوهر را نافع بود و در دو کر ... سکنجبین عقد عاقر قرحا ...
تخم خطمی بودره ای سقونیا حب البلسان مادی کوبیده بجه صمغ بادام آب

حرف الشين المعجمه

شراب ... [illegible] ... با باران سرشته و شیاف سازند ... شیاف برای قطع
... [illegible] ... کبیر ... کنار ... بادیان ... کوبیده بیخته با آب گشنیز
سرشته شیاف سازند شیاف برای کرم ... [illegible] ... بلغم ... [illegible]
سم حنظل قنطوریون دقیق ... [illegible] ... کوبیده بیخته شیاف سازند
شیاف ... طبع نرم کردن و ... [illegible] ... شیاف ... [illegible]
... [illegible] ... شحم حنظل بوره ارمنی ... [illegible] ... فلفل
قطع ... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible] ... سرشته و شیاف سازند ... [illegible]
... [illegible] ... سقوط ... [illegible] ... بهترین اقسام ادویه ... [illegible]
... [illegible] ... است ... [illegible] ... فیقرا ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... سکنجبین ... [illegible]
نافع است مصطکی ... [illegible] ... زعفران ... [illegible] ... سنبل الطیب
... [illegible] ... حب ... [illegible] ... از هر یک ... [illegible]
... [illegible] ... اجزا را ... [illegible] ... گلاب ... [illegible]

با عسل و ... [illegible] ... گرم ... [illegible] ... نان ... [illegible]
... [illegible] ... بعد از طعام ... [illegible]
... [illegible] ... عصاره غافث ... [illegible] ... افسنتین ... [illegible]
بیخ اذخر ... [illegible] ... مصطکی ... [illegible] ... عود بلسان ... [illegible]
سنبل الطیب ... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible]
... [illegible] ... کهنه ... [illegible]
... [illegible] ... مصطکی ... [illegible] ... اذخر عصاره افسنتین ... [illegible]
... [illegible] ... سنبل الطیب ... [illegible] ... عود بلسان ... [illegible]
... [illegible] ... وزن مجموع ادویه ... [illegible] ... برای
... [illegible] ... [illegible] ... معده ... [illegible]
... [illegible] ... سیاه ... [illegible]
... [illegible] ... شحم حنظل از هر یک ... [illegible]
... [illegible] ... ادویه ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

حرف الصاد المهمله

... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible] ... سرشته ... [illegible]
... [illegible] ... با آب ... گرم ... [illegible] ... استعمال این حب ... [illegible]
... [illegible] ... حب دیگر این حب ... [illegible]
... [illegible] ... پوست هلیله زرد ایارج فیقرا از هر یک ... [illegible]
حب ... [illegible] ... کوبیده بیخته سرشته با آب ... [illegible] ... وقت ... [illegible]
... [illegible] ... با آب ... گرم ... [illegible] ... حب ... [illegible] ... اخلاط ... [illegible]
فاسده ... [illegible] ... اوقات ... [illegible] ... پوست هلیله زرد ... [illegible]
... [illegible] ... مجموع ... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible]
... با آب ... [illegible] ... حب ... [illegible] ... پوست هلیله ... [illegible]
... [illegible] ... مصطکی ... [illegible]
حب ... [illegible] ... برای این مرض ... [illegible]
پوست هلیله ... [illegible] ... از هر یک ... [illegible] ... کوبیده بیخته با آب ... [illegible]
مجموع ... [illegible] ... حب ... [illegible]

... [illegible]

نافع است ... [illegible] ... افیمون ... [illegible]
کوبیده بیخته با آب ... [illegible] ... حب ... [illegible]
... [illegible] ... پوست هلیله ... [illegible]
... [illegible] ... سنبل الطیب ... [illegible] ... افتیمون ... [illegible]
... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible] ... سرشته
حب سازند ... [illegible] ... حب ... [illegible] ... طبع ... [illegible]
... [illegible] ... پوست هلیله ... [illegible] ... سنبل الطیب
مصطکی ... [illegible] ... کوبیده بیخته با آب سرشته حب سازند
... [illegible] ... پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد حب ... [illegible] ... مجرب ... [illegible]
برای ازاله ... [illegible] ... سیاه کهنه ... [illegible]
... [illegible] ... اجزا را ... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible]
... [illegible] ... سرشته حبوب سازند ... [illegible] ... اطفال ... [illegible]
... [illegible] ... صبح ... [illegible] ... وقت خواب ... [illegible]

مرض [illegible]

[illegible] و جوان [illegible] ... [illegible]

[illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] رطوبات [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

[illegible] آب برگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب برگ [illegible]

[illegible]

[illegible] رطوبات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب برگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الضاد المعجمة

برای ورم سینه قطع خون نابه هر چند بسیار باشد آمده با آب برگ بارتنگ و اندکی کافور
نرم سائیده و بطریق سطور عمل نمایند ضماد دیگر جهت نفع دارد تخم خشخاش تخم کاهو
و اندکی کافور با آب برگ بارتنگ سائیده بکار برند و لعاب برگ بارتنگ تنها ضماد دیگر
تازه بچه گاو دگر اگر تنها ضماد جهت اثر دارد ضمادی که ریش سر کودکان و صبیان را نافع است
مرداسنگ مغز بادام تلخ زردچوبه با سرکه و روغن گل سرشته ضماد نمایند
ضمادی که جهت ... دارد دم الاخوین با روغن تخم کدوی شیرین سرشته
ضماد نمایند ضمادی که برسام را سود دهد ترشک کرد و خیار برگ کاهو برگ
عنب الثعلب همه تر و تازه با گلاب سرکه ضماد نمایند و اگر همه ... نباشد ... تخم
... آنها ضماد نمایند ضمادی که سپرز را نافع بود برگ ... خشک
بوره بوره ارمنی اشق بوره و اشق را در سرکه کهنه ... و ... آب
و بوره کوبیده درهم آمیخته و بر سپرز ضماد نمایند ضمادی که شیر پستان
زیاد کند آرد باقلا تخم بادیان از هر یک جزوی بیخته و بر پستان ضماد نمایند

ضمادی

حرف الضاد المعجمة

از هر یک جزوی کوبیده بیخته با عسل سرشته ضماد کنند ضمادی که درد ... ذات الجنب و ...
... قیطوریون دقیق تخم کرفس ... مرزنگوش پودنه دشتی
... جاوشیر ... از هر یک جزوی روغن ... روغن ... با ...
از هر یک جزوی کوبیده در قدری آب طبخ نموده در ... ضماد کرده در آن سرشته
برگ ... ضماد نمایند ضمادی که استسقا ... آتش و ... آتش بازد
... قشر پوست انار ترش برگ مورد خشک بازو از هر یک جزو کوبیده
بیخته بگلاب سرشته ... ضماد کنند ضمادی که استسقا ... را نافع
آرد جو ... گاو ... کرسنه کهنه بوره ارمنی زرنیخ ... سعد کوفی ...
کوبیده با سرکه بجوشانند و بر ... خصوص ... و بگذارند تا خشک گردد
پس آب گرم با در حمام بشویند و باز تکرار کنند ضمادی که استسقا ... نافع است
بابونه اکلیل الملک مرزنگوش شبت ... از هر یک ده درم زرد ...
... درم کوبیده بیخته با آب ... ضماد نمایند ضماد الاستسقاء ...
با شراب انگوری بجوشانند تا ... گردد پس بازرون ... از هر یک

الوانها

ضمادی که سپرز را ... نافع بود ... سداب ... از هر یک جزو باده
... سرشته و بر پستان ضماد نمایند ضمادی که ... کنند قدری ... سرکه کهنه
اکلیل الملک ... از هر یک جزوی بیخته و بر پستان ضماد نمایند ضمادی که ...
انواع صداع را نافع است ... ... اجزا را ... سرکه
... ضماد نمایند ضمادی که ... شکسته و از جای شده را لازم کند
... تازه ... درم کوبیده با قدری روغن ... ضماد نمایند ضمادی که ...
... اردگینه اردجیبه ... ... کوبیده
روغن ... ... تخم ... مغز ... موم ... زعفران سرشته ... ... بر ...
آب ... ... گرم ... ضماد نمایند ضمادی که ... ...
... صاحب ... آن آب خالص ... ...
... دارد ... در ... آفتاب ... نشسته
ضمادی که ... آب ... ...

... قطع سیلان ... ... درم ... ضماد استسقا ... ...
... ... کوبیده
بیخته ... ضماد نمایند ضمادی ... ...
... ... قطع ...
... ...
... ... از هر یک ... کوبیده بیخته ... ضماد نمایند ضمادی
که استسقا ... ...
سعد کوفی از هر یک جزو کوبیده بیخته با عرق ... ... ضماد ...
ضمادی ... ...
... ...
... از هر یک ده درم پوست انار ترش ... از هر یک پانزده درم
کوبیده بیخته بشراب کهنه سرشته ضماد نمایند ضمادی ... ...

در ضمادها

نافع ... گفته‌اند ... [illegible] ... بکار

از هر یک جزوی کوبیده بیخته و در روغن مصطکی ... ضماد کرده با آب ...

... ضمادی ... [illegible] ... پوست ...

برگ مورد ... از هر یک جزوی کوبیده بیخته ... [illegible]

ضمادی ... [illegible] ... تخم ... [illegible]

... [illegible] ... از هر یک ... [illegible]

ضماد ... [illegible] ... آرد جو ... [illegible]

... کوبیده بیخته ... ضماد کنند ضمادی ... [illegible]

نافع ... [illegible] ... آرد جو

... [illegible] ... ضماد نمایند و اگر ... از ... [illegible]

... [illegible] ... ضمادی ... [illegible] ... تخم ...

کوبیده ... [illegible] ... ضمادی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... ضمادی ... [illegible]

... [illegible] ... تخم کتان ... [illegible] ... از هر یک

... تخم کتان ... [illegible] ... کوبیده بیخته ... [illegible]

ضمادی ذات الجنب و ذات الصدر را نافع ... آرد جو ... [illegible]

آرد باقلا ... [illegible] ... آب ... [illegible]

خمیر کرده ... [illegible] ... گرم کرده ... [illegible]

موضع درد ... [illegible] ... ضمادی ذات الصدر را نافع ...

و نافع ... [illegible] ... گرم ... [illegible]

کهنه ... [illegible] ... آنچه ... [illegible]

آب ... [illegible] ... روغن زیتون ... [illegible]

نیم گرم ... [illegible] ... ضمادی ... [illegible]

حرف الخاء المعجمه

خنازیر را [illegible] [illegible] حب النیل [illegible] [illegible] [illegible]

خنازیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گربه [illegible] خنازیر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گربه [illegible] خنازیر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گربه [illegible] [illegible]

خنازیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گربه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خنازیر [illegible] [illegible] [illegible]

انتهی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گربه [illegible] خنازیر [illegible] [illegible] [illegible]

خنازیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گربه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خنازیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گربه [illegible] خنازیر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خنازیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خنازیر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گربه [illegible]

حرف الضاد المعجمه

[illegible] ضماد [illegible] [illegible]

ضماد [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] ادویه را کوبیده و بیخته [illegible]

ضماد [illegible] که ورم [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] خطمی [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] نافع [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

اورام [illegible] نافع [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] ورم [illegible]

[illegible]

[illegible] ضماد [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

ضماد [illegible] کوبیده و بیخته [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] که ورم [illegible] نافع [illegible]

[illegible] کوبیده و بیخته [illegible]

ضماد [illegible] نافع [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] که اورام [illegible] نافع [illegible]

[illegible] خطمی [illegible] زعفران کوبیده و بیخته [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible]

[illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

ضماد [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible]

حرف الضاد المعجمه

[illegible] ضماد [illegible] که [illegible]

تخم کتان [illegible] از هر یک پنج مثقال کوبیده و بآب [illegible] ضماد [illegible]

ضماد [illegible] که [illegible]

[illegible] کوبیده و بیخته [illegible] ضماد [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] ادویه را کوبیده و بیخته [illegible] ضماد [illegible]

ضماد [illegible] اورام [illegible] نافع است [illegible]

[illegible]

[illegible] ادویه را کوبیده و بیخته [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

[illegible] نافع است ضماد [illegible] اورام [illegible]

[illegible]

تخم کتان [illegible] خطمی از هر یک [illegible] کوبیده و بیخته [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

[illegible] نافع [illegible]

[illegible]

[illegible] ضماد نافع [illegible]

[illegible] خطمی [illegible]

از هر یک [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] که ورم [illegible] نافع [illegible]

از هر یک [illegible] ضماد [illegible] ضمادی که اورام [illegible]

نافع است [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] ضمادی که اورام [illegible]

حرف الطاء المهمله

[illegible]

حرف الطاء المهمله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الطاء المهمله

حرف الطاء المهمله

ترشنه طلا آنچه طلاء مداوات البعض اعضاء نافع است شوره بیان گوهر سوخته سنبل سوخته
برگ زرنیخ سبک کرده ... سیاه ... تخم ... مرطوب و مجموع را با ... کرده
روغن بادام ممزوج کنند طلا آنچه طلاء سرطان با نافع است موصوف شربت با هم ...
و روغن گل سرخ و آب گشنیز تازه و آنچه از آن ... سرطان ملا کننده طلاء سرفه را
ببرد آب برگ چغندر ... زهره گاو با عسل ... شنه و بر ... طلا ... نشسته
طلاء سعفه اطفال را بر طرف کند ... چوب حنا ... مرده انگشت پوست
گوسپند ... روغن گل و سرکه طلا ... سنگ را سود دهد فرفیون ... نیشه
خلیل ... گرده با سرکه کهنه ... سکوت طلا ... طلاء ...
... در ... شده ... روغن گل سرکه ...
نعمه طلا کننده طلاء ورم چشم را ... کند ... عشر ...
کافور با آب گشنیز تازه ... طلا ... را ...
نیز ... طلاء ... نافع است سرطان را با روغن گاو ... کرده بریان کرده

با جز

... طلا ... وسط ... کرده طلاء ... را ... خصوص
... شور ... صندل سرخ سرکه آب برگ گشنیز تازه طلاء
... حب ... حب ... از هر یک قدری کوبیده
بیخته ... طلا ... طلاء ... است ... آرد ...
... کرده ... طلا ... طلاء ... آتش زده ... روغن گل
قطران ... انجیره ... طلا ... طلاء و چون ... طلا ... را
آتش شود ... آتش ... آب برگ ... آب برگ قطران ...
قدری ... طلا ... طلاء ... خیار
... لادن ... حب الغار ... کوبیده ... روغن ...
و طلا ... طلاء ... برگ ... قطرها
... طلا ... طلاء ... کند ... نیز ...
... کند و ... خون ... کرده ...

حرف الطاء المهمله

طلیه ... طلاء آنچه طلاء ... خون ... را باز دارد ... آنچه ...
... از هر یک جزوی کوبیده بیخته ... آب ... جزو ...
... چون مرهم کرده ... طلا کننده و ... طلا ...
که خون ... بسته ... و درد ... نافع است ... خون ... و درد ...
آب ... صبر ... زهره گاو ... طلا ... طلاء
که ... مردم ... دهان ... چشم و ... کرده
... صبر اقاقیا ... زعفران شیاف ... حضض ...
... کوبیده بیخته با سرکه و گلاب طلا ... آب ...
... طلاء ... را نافع است قطران ... فرفیون
... برگ ... کوبیده با سرکه طلا ... طلاء که ...
آتش ... اگر ... شود ... از هر ...
... سفید ... آرد جو از هر یک قدری ...

...

... روغن ... کرده ... که چون مرهم کرده ... طلا ...
... طلاء ...
که ... بخور ... کوبیده ... طلا ... طلاء
که ... نافع است ... چوب ... از هر یک ... را ... روغن ...
... مرهم ... طلا ... طلاء ... را باز دارد ...
... کافور
... برگ ... کوبیده بیخته ... طلا ...
طلاء ... است ... آب ...
طلا ... طلاء ... نافع است ... سیاه ... فرفیون ...
همه را برابر با موم زرد و روغن ... طلا آنچه ... خشک کرده
... و ... طلا کننده طلاء ... نافع است ...
سوخته قطران ... سوخته همه را برابر ...

حرف الغين المعجمه

[illegible]

حرف الطاء المهمله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الغين المعجمة

[illegible]

كلاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

٬ [illegible]

حرف الغين المعجمة

وآن بر كه صاف اوله زيره كاو كبريت گشادى در علم الحلق شيرين زبان كه غرغره [illegible]

وو كه در كنار كبريت نصف آب ... آورده شده غرغره اگر بارى [illegible]

خنزير شش ... در آب ... گلاب ... و صاف [illegible]

انقاقيا ... سماق ... طباشير ... كرپه بنجه غرغره ... غرغره [illegible]

وو كه در وقت نفع و انتشار ... خنزير شش ... كوپه ... [illegible]

غرغره ... غرغره ... سفرجل ... [illegible]

... ابزاری ... جوشانده ... صاف [illegible]

غرغره ... غرغره كه ... نفع ... خرما ... [illegible]

... زنگار ... در ظرف ... [illegible]

... بجه ... غرغره ... وقت ... [illegible]

غرغره ... جميع ... [illegible]

جهارده ... [illegible] ... آب [illegible]

٬ [illegible]

ورتهان ... پسيار ... بابونه [illegible]

... جوشش داده آب آن ... شويند ... [illegible]

... الصبيان ... نفع [illegible]

... [illegible]

زعفران نرم كوبيده ... جنسى ... [illegible]

الاطفال ... [illegible]

... جميع ... [illegible]

... بقدار ... [illegible]

حاجت ... جروح و قروح ... [illegible]

كهنه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

چون ... صاف ... غرغره ... [illegible]

... غرغره ... [illegible]

... [illegible]

... غرغره ... [illegible]

... صاف ... غرغره [illegible]

... غزلات ... [illegible]

... [illegible]

... زعفران [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حرف الفاء

ساوی کوبیده بیخته بزرده تخم مرغ سرشته استعمال نمایند فرزجه حیض براند بستان
عاقرقرحا سداب شونیز فرفیون اجزا مساوی قدری مشک و جند بیدستر با روغن بان
سرشته بر پشم پاره برداشته و فرفیون تنها الفیا چون فرزجه نمایند حیض [illegible]
[illegible] آمدن حیض مانع نشده گلنار [illegible] آب برگ
مورد آب برگ [illegible] آب برگ مورد [illegible] هم ممزوج کرده [illegible]
در آن [illegible] پاره ابریشم [illegible] پارچه کتان [illegible] آلوده کرده بردارند
فرزجه دیگر حیض براند و بچه مرده بیندازد [illegible] مورد [illegible] کوبیده
بیخته با زهره گاو [illegible] سرشته و فرزجه نمایند فرزجه بچه مرده بیندازد [illegible]
[illegible] بیخته [illegible] از هر یک قدری کوبیده بیخته با زهره گاو سرشته
استعمال نمایند فرزجه در رحم [illegible] قوت دهد [illegible] گرداند و خوشبو سازد
[illegible] سنبل الطیب [illegible] از هر یک [illegible]
سنج [illegible] اجزا مساوی کوبیده بیخته روغن [illegible] سرشته بر پشم [illegible]

آلوده بردارند فرزجه دیگر [illegible] مانع [illegible] سعد [illegible]
[illegible] کوبیده بگلاب سرشته و بر پشم پاره برداشته فرزجه که [illegible] رحم را نفع
دهد سداب [illegible] از [illegible] از هر یک [illegible]
در گلاب [illegible] بر پشم پاره [illegible]
فرزجه که ورم صلب رحم را نفع دهد [illegible] بابونه زعفران [illegible]
اشق [illegible] روغن [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] کوبیده بیخته [illegible]
استعمال [illegible] فرزجه [illegible] رحم [illegible] صلب [illegible] رحم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] فرزجه [illegible]
گرداند و [illegible] و خوشبو سازد و رطوبت رحم را [illegible]
برگ مورد [illegible] گلنار [illegible] سنبل الطیب [illegible] از هر یک

حرف الفاء الفتیله

[illegible] فتیله سازند فتیله [illegible] [illegible] فتیله سازند
از کتان [illegible] فتیله [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] برگ [illegible] از هر یک قدری کوبیده بیخته با شراب [illegible]
فتیله [illegible] دماغ [illegible] فتیله [illegible] گوش [illegible]
[illegible] گوش [illegible] فتیله [illegible]
[illegible] فتیله [illegible]
[illegible] فتیله [illegible]
[illegible] فتیله
[illegible] فتیله [illegible]
[illegible] فتیله [illegible]
[illegible]

[illegible] کوبیده [illegible] اجزا مساوی [illegible]
[illegible] بیخته [illegible]
[illegible] فرزجه [illegible] پشم پاره [illegible]
[illegible] آلوده [illegible] آلوده [illegible] بردارند
فرزجه که بچه مرده [illegible] عاقرقرحا شونیز سداب [illegible]
از هر یک قدری کوبیده بیخته با روغن زیت سرشته و استعمال نمایند فرزجه که [illegible]
[illegible] کوبیده بیخته
بگلاب سرشته و استعمال نمایند فرزجه دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] فرزجه نمایند فرزجه
که [illegible] کوبیده بیخته با آب [illegible] سرشته و فرزجه نمایند
[illegible] استعمال کنند فرزجه حیض [illegible] گلنار [illegible]
[illegible] سنج [illegible]

حرف الف

قرص طباشیر ... [illegible]

[illegible]

قرص طباشیر ... [illegible]

[illegible]

حرف الف

[illegible]

حرف الف

[illegible]

[illegible]

حرف الالف

از هریک کفی حنا ... پیه گاو ... روغن ... روغن بابونه [illegible]

تا آب برود و روغن بماند و درهم سرشته نیم گرم کرده بمالند قیروطی ... [illegible]

... لعاب ... لعاب خطمی پیه بز پیه مرغ پیه بط روغن ... [illegible]

بیستور ... روغن تازه ... بمالند قیروطی ... [illegible]

پیه ... قیروطی ... [illegible]

... [illegible]

... از هریک ... آب ... [illegible]

روغن ... چنانچه رسم است ... [illegible]

... تا آب ... از هریک ... [illegible]

کرده ... پس استعمال نمایند قیروطی ... [illegible]

... لعاب ... لعاب خطمی ... روغن بادام موم ... [illegible]

از هریک ... قیروطی ... [illegible]

[illegible]

حرف الباء

[illegible]

[illegible]

اگر ... آب ... از هریک ... [illegible]

موم ... پیه ... روغن ... از هریک ... [illegible]

... قیروطی ... [illegible]

کرده ... [illegible]

... قیروطی ... [illegible]

... از هریک ... پیه مرغ روغن بادام ... [illegible]

... قیروطی ... [illegible]

... [illegible]

روغن ... قیروطی ... [illegible]

... پیه مرغ ... [illegible]

... قیروطی ... روغن ... [illegible]

حرف الکاف

[illegible] از [illegible] گرم [illegible] همه [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] کاف و دال [illegible] نافع [illegible]

بگیرند چوب [illegible] کرده [illegible] و آب آن [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] و [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] شراب [illegible] برای [illegible]

و جمیع امراض [illegible] حرارت و اخلاط [illegible] و برای [illegible] حرارت [illegible]

و معده [illegible] و عفونت [illegible] اخلاط [illegible] نهایت [illegible]

[illegible] برگ [illegible] پوست [illegible]

[illegible] دانه [illegible] آورده [illegible]

[illegible] مجموع [illegible] روز [illegible] آب [illegible]

[illegible] در آن [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] برگ [illegible] زعفران [illegible]

کرده [illegible] آن [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] و برای [illegible] از انواع [illegible]

[illegible] است [illegible] شیره [illegible]

[illegible] شراب [illegible] کوشت [illegible]

و [illegible] شراب کوشت [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] کوشت [illegible]

[illegible] کاف و میم و الف و دال [illegible]

[illegible] کلادر [illegible]

[illegible] از [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] کرده [illegible] نافع است [illegible]

حرف الکاف

[illegible] از [illegible] کرده کرم [illegible]

کلادر [illegible] نافع [illegible]

[illegible] کلادر [illegible] و جگر [illegible] و جمیع اعضا

و [illegible] نافع است و [illegible] نافع [illegible]

[illegible] کرده

[illegible] کرده [illegible]

کلادر [illegible] نافع [illegible]

کلادر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] اکر [illegible]

[illegible] کاف [illegible] میم [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] نافع است [illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible]

[illegible] وزن [illegible]

[illegible] وزن [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

[illegible] نافع است [illegible] طعام [illegible]

و برای [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] وزن [illegible]

برای [illegible] و [illegible]

[illegible]

حرف الالف

[illegible]

[illegible]

حرف اللام

[illegible]

[illegible]

حرف اللام

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

[illegible]

هو العلیم

[illegible]

هو العلیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در اصلاح اسپغول و علاج ... [illegible]

عمل ... آن است که هر گاه خواهند ... آن ... آب ... خوب ... [illegible]

کاری که ... تا ... نشود ... پس خشک کرده بکار برند عمل ... [illegible]

... و ... آن ... خواهند ... [illegible]

... در آن بریزند و بر هم زنند تا ... آب ... [illegible]

... و اگر ... اصلاح ... [illegible]

عمل ... آن است که ... آب ... بسیار بر هم زنند ... [illegible]

... پس از آب ... آب ... بسیار بر هم زنند ... [illegible]

... که بکار برند عمل ... [illegible] ... آن است ... [illegible]

... آن ... آنچه ... آب ... بکار برند عمل ... [illegible]

... [illegible]

... آب ... آنچه آب ... [illegible]

... [illegible]

... آب ... [illegible] ... آب ... [illegible]

... در ظرف ... آن را ... نشیند ... پس آب

... آن را ... خشک ... [illegible]

... آن ... عمل ... آن است ... [illegible]

... آب ... نشیند ... [illegible]

در آن ریزند و بر هم زنند ... آب ... پس خشک ... بکار برند

عمل ... چنان است ... آب ... آن ... [illegible]

... آن ... بر هم زنند پس ... [illegible]

... آب ... آن ... [illegible]

پس ... خشک کرده بکار برند عمل ... [illegible]

آنچه ... چشم است ... آنچه ... [illegible]

و ... آن است چنان است ... خوب ... آب ... [illegible]

واگر ... در آن ریزند ... [illegible]

عمل ... آن است ... [illegible]

... [illegible]

... آب ... [illegible]

... و آنچه ... آب ... و آنچه ... آب ... [illegible]

... آنچه ... آب ... در آن ... [illegible]

... تا ... نشیند ... [illegible]

... پس آب ... آن را ... [illegible]

... خشک کرده ... [illegible]

... عمل ... [illegible]

... آن است ... آب ... [illegible]

... آن ... آب ... [illegible]

... [illegible]

بر آن ریزند و آب ... [illegible]

... و در آن ریزند ... آن است ... [illegible]

... آب ... خشک کرده

اصلاح ... [illegible]

آن است ... پس خشک کرده

... [illegible]

... اصلاح ... آن است ... [illegible]

... پس خشک ... [illegible]

... آب ... [illegible]

و آب ... آب ... خشک ... بکار برند ... [illegible]

آن ... آن است ... خشک ... [illegible]

... خشک ... بکار برند ... [illegible]

تدبیر پخت بیضه آن است که بیضه مرغ [illegible] را گرفته در آب [illegible]

[illegible] آن آب [illegible] همچنین [illegible] آب

[illegible] پس برآورده [illegible] تدبیر [illegible] آن چنان است

که [illegible] در میان [illegible] آتش [illegible] روغن [illegible]

مرغ [illegible] پس برآورده [illegible] پس [illegible]

[illegible] تدبیر [illegible] آن است که [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible] آن است [illegible] پس [illegible]

[illegible] آب [illegible] پس برآورده [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible] روغن [illegible]

[illegible] تدبیر [illegible] آب غوره آن است [illegible]

[illegible] آب غوره [illegible]

[illegible]

آن است که گرد زنگار صاف نشسته شفاف و نرم سابیده در کوزه با بونه که سرش را
محکم بسته در تنور جای بسیار گرم گذارند تا زنگ کهنه شود اوراق زنگ آن است که گرد
زنگ صاف اعلی خوب سابیده بیخته چون گرد و ... در کوزه سفالین محکم
کرده سرش را محکم بسته در وسط تنور سوزانی برای پختن نان گذارند و بر سرکشه ته دیگ
که از آن زنگار سیاه برآید باطل است و چون بار رفته بر آمد باید که خرد شود اوراق سلطانی
چنان است که محکم کرده در سنگ پشت باره که او را ... و ... سنگ و ...
در کوزه سفالین که سر آن را محکم بسته در تنور یا در جای بر آتش گذارند و بر خیزد پخته گردد
اوراق سرطان چنان است که گرد سرطان را چنانکه خواهند نیک ... اوراق ... در زنگ
بسایند و ... آن ... قطع کرده ... و ... آنچه در ظرف ... است
و ... چوب ... در کوزه سفال آب ... که سرش را محکم
... کوزه را ... ... گرم ... و ... درم ... ... گرفته ... تنبه
در تنور ... کم ... گذارند ... بر ... ... گرفته

۱۵۸

دوده که ... سلطانی ... ... در ... کرده ... جوهر ... زرد و ...
شده ... که ... صاف ... را برآورده و در کوزه ... صمغی و ... کرده ...
در آب ... بیرون برآورده و در ... گرفته ... که از هر طرف آن مقدار درم
ته چهار ... در ... مقدار ... آن ... کرده و ... آن ...
و ... آن ... کرده ... و ... تا ... مقدار یک ... از آن ... که
و ... سلطانی ... بیرون برآورده ... و ... تا هر چهار طرف آن
مقدار ... گردد ... برآورده ... و ... سلطانی ... رنگ
و ... که نرم کرده و ... آب ... و آب ... شسته ...
... که ... ...
... است و ... و ... که ... ...
و ... در ... ... است ... دو ... آن نرم کرده
بر ... ... و ... که ... ...

۱۵۹

اگر ... شام ... برآورده ... اوراق ... و ...
... چنان است ... در آب ... و ... کرده ...
تا آنکه آب آن ... و ... ... اوراق ... آن است
... ... در کوزه ... که ... آن را ... که ... و کوزه را ...
در تنور گذارند ... ...
و ... از برای ... است و ... آن است ... ... نرم ... ...
اوراق ... آن است ... ... که ... را
محکم ... در ... آتش گذارند ... ... است اوراق ...
آن است ... ... و ... گذارند و ... ...
... گرفته در تنور ... ... گذارند و ... تنور ... و ...
... و ... اوراق ... چنان است که ... ... که
در کوزه ... که سر آن را محکم بسته در تنور گرم گذارند و ... برآورده ...

هر که ... که ... ... گرفته ... ...
... است ... که ... گرفته در ظرف ... کرده ... که ...
آن ... مقدار ... خوب ... کرده و ... گذارند و ... ...
... که ... اوراق ... که ... آن است ...
... گذارند و آن ... ... تا آنکه ... اوراق ...
و ... آن است که ... و ... هر کدام ... ...
در کوزه که سر آن را بسته و ... کرده ... در تنور بسیار گرم ... گذارند ...
... اوراق ...
... چنان است ... که ... ... که ... و ... ...
که ... ... بیرون آورده ... و ... آن ...
در کوزه که سرش را ... بسته در تنور ... گذارند تا ... گردد
اوراق ... چون اوراق ... اوراق ... و ... ...

احراق [illegible] و [illegible] از جنس آن است [illegible] ریزه ریزه
در کوزه گل کرده در تنور [illegible] بسوزانند [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بسوزانند [illegible]
احراق عقرب [illegible] خوانند آن است که عقرب زنده را
در ظرف [illegible] آهن [illegible]
[illegible] و [illegible] آورده [illegible]
[illegible] برآورده [illegible] کار برند [illegible]
[illegible] عقرب [illegible] احراق [illegible]
آن است که [illegible] گرفته [illegible] سوخته گردد
پس از تنور برآورده [illegible] کار برند احراق [illegible]
آن است که [illegible] آورده [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

کوبیده [illegible] کرده [illegible] برآورده [illegible] کار برند [illegible]
احراق [illegible] چنان است که [illegible] خشک کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible] برآورند
[illegible] در ظرف [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] گردد [illegible] برآورده [illegible]
[illegible]
[illegible] در ظرف [illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible] احراق [illegible]

احراق [illegible] احراق [illegible] آن است که [illegible]
[illegible] سوخته [illegible]
[illegible] آهن [illegible] تا تمام سوخته گردد
[illegible] احراق [illegible]
آن است [illegible] احراق [illegible]
آن است که [illegible]
[illegible] خشک [illegible]
[illegible] در ظرف [illegible] آن را [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] در ظرف [illegible] کنند
[illegible] آتش [illegible] برآورند
[illegible] کار برند [illegible] چنان است [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]
[illegible] کار برند
احراق قصه
آن است که [illegible]
[illegible] احراق [illegible]
آن است که [illegible]
[illegible] در ظرف [illegible] آتش [illegible]
پس [illegible] در آب [illegible] کار برند
احراق [illegible] آن است که [illegible]
[illegible] در ظرف [illegible]
کرده بر روی آتش [illegible] گردد احراق [illegible]
چون احراق [illegible] احراق [illegible]

چنان است که بگیرند ورق طلق [illegible] و در آن قطعه‌ای کهنه [illegible] تا آنکه [illegible]
بجا پس بگیرند چوبها یا بعضی از آهن و در آن فرو برند و [illegible] پس برآورند
و در هوا برابر آن اگر [illegible] بسته گردد سوخته شده است و الا بار دیگر کنند تا [illegible]
چوب یا یخ بسته گردد پس فرود آورند و بکار برند حل طلق چنان است که طلق
شکافته ورق ورق [illegible] و ریزه ریزه پس در ظرف [illegible] گرده [illegible]
بالای آن [illegible] آن مقدار که ظرف ملو شود و [illegible] و در میان [illegible]
و در پیش [illegible] پس از [illegible] برآورده [illegible] نمایند و در [illegible]
[illegible] را در میان ظرف شیشه [illegible] و ظرف را در میان [illegible] که [illegible]
نه ملو باشد [illegible] و هر که [illegible] در آن [illegible] گردد پس [illegible]
برآورند [illegible] حل شده باشد [illegible] چنان است
که ورق طلق را [illegible] و [illegible] آب [illegible]
زمانی دراز در آب [illegible] پس [illegible] آب یخ [illegible]

سقط بسیار [illegible] بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت
آب بر روی آن بایستد و [illegible] و هر آنچه معمول گردد [illegible]
[illegible] آب یخ [illegible] بر آن ریزند [illegible] تا تمام حل
گردد و چیزی [illegible] پس [illegible] بر آن ریزند
[illegible] آن [illegible] گردد پس [illegible] بکار برند

مجمع از اوزان که در کتب طبیه مذکور است مشهوره

اول حبه وزن آن مقدار یک جو متوسط است چنانکه در منهاج و [illegible]
[illegible] متوسط باشد [illegible] است و [illegible] وزن
آن مقدار [illegible] جو متوسط است [illegible]
سوم [illegible] نیم قیراط است و آن مقدار چهار جو است چنانکه در قانون
مذکور است پس حبه ربع قیراط است و [illegible] آن [illegible]
اوزان [illegible] این [illegible] قیراط [illegible]

مثقال گفته اند [illegible]
از چهار جو کمتر است [illegible] چنانکه [illegible]
صاحب جامع الادویه [illegible] اول چهار جو است [illegible]
[illegible] و آن را در ذخیره و غیره قیراط گفته اند [illegible]
نزد بزرگان مشهور است [illegible] قیراط کمتر است [illegible]
[illegible] است چهارم دانق [illegible] و آن مقدار [illegible] است
چنانکه در قانون و غیر آن مذکور است که دانق [illegible] مقدار [illegible]
و دانق [illegible]
و قیراط [illegible] نصف دانق [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] وزن آن مقدار [illegible] قیراط است [illegible] مذکور است [illegible]
آن [illegible] قیراط [illegible] در جامع الادویه [illegible]
[illegible] است [illegible]

و [illegible] در ذخیره است [illegible] قیراط [illegible]
که [illegible] دانگ است بوزن [illegible] و در جامع الادویه گفته [illegible] مثقال است
و بعضی گفته اند نصف درم است و این قول بصواب اقرب است و در ذخیره گفته است
که [illegible] دانگ است بوزن [illegible] و در [illegible] مذکور است که [illegible]
مثقال است [illegible] و قول [illegible] گفته اند پنجم درم است [illegible]
و آن مقدار [illegible] حبه است چنانکه در قانون و منهاج و [illegible]
[illegible] این [illegible] درم [illegible] وزن [illegible] در اسلام
[illegible]
در زمان [illegible] وزن درم [illegible]
و [illegible]
از [illegible] درم و دانگ [illegible] درم [illegible]
[illegible] در ذخیره و جامع الادویه وزن [illegible] چهار جو [illegible]

که نصف درهم باشد و دو حبه نصف دانق است و در جوامع حبهٔ وسطی گفته‌اند و برابر درهم باید دو حبه

سنگ نقره باشد و قیراط گفته‌اند و بعضی جو باشد شش شش مثقال است و آن بوزن آن و نیم

جو است و چهار حصه از یک دوران است حصه که نیمه و نیم حیات درهم و مثقال در

شرح لمعه و طب چنان شده و هرکه درهم در مثقال و هر حصه از پنج حصه مثقال است و مثقال

نقره که درهم و نیم نخود از نصف نخود درهم است و چنانچه ده درهم هفت مثقال شود

و در بعضی کتب طبیه شش و در بیان الفاظ مذکور است شش شمار آنچه در ذخیره

مذکور است که درهم است اما در آنجا مذکور است که بعضی شش قیراط مثقال گفته‌اند

و در جوامع آمده و حوزه و منطقه عبارت از شش قیراط است و در ذخیره گفته و مثقال

و در بعضی کتب طب درهمی نیز مذکور شده و درهمی بغلی که درهم است و عرب آن را گفته‌اند در

گفته‌اند که مثقال است و شیخ در قانون بعد از بیان آنکه درهم مثقال است آورده که

درهمی شش دانق است مراد شش قیراط است و هر قیراطی چهار جو است و جو آنها

بیان شد و در جوامع و در ذخیره آمده و در بعضی کتب مثقال است و نزد بعضی که درهم

ونیز در جوامع مذکور است و معرب شعل است و مثقال است که درهم و مثقال و اکثر

و مثقال و در بعضی دو دانق و نیم مذکور است که آن دو حصه از شش حصه مثقال

گفته‌اند هفتم استار است که در کتب طبیه بسیار مذکور شود و صاحب قاموس

و صحاح استار را چهار مثقال و نیم گفته‌اند و در جوامع شش درهم و دو دانگ مذکور است

و در قانون آورده است صاحب ذخیره شش درهم و نیم نخود از نصف نخود

درهم گفته است و نیز در ذخیره گفته و بعضی گویند یک استار شش درهم و دو دانگ است

و در قاموس و کتاب اختیارات مذکور است و آنچه در جوامع است شش درهم

و در جوامع نیز مثل آن مذکور شده است که شش درهم است و در قانون طبیعی استار

ذکر کرده و صاحب ذخیره منقطعه و حوزه و منطقه بسیار آنچه در جوامع و ذخیره آورده

درهمی است و نیز مذکور است نزد بعضی چهار مثقال است و حوزه و ملکیه شش درهم

و ضربه را در جوامع چهار مثقال گفته‌اند و منطقه را گفته و از جامع و عین تقدیر

چهار مثقال است و در حاوی ایقه گفته و او که جوانه و از آن شش شمار و کم مثقال

کاهی وزن درست نباشد و حبه موافق آن در حبه نخود است و در کتب عیار و درهمی که اکثر

و گاهی کمتر است و بحساب درهم مسیحی و مکاره معمول بوده و بحساب مثقال و مثقال از آن قیراط

هشتم اوقیه است که آن را وقیه حوانه و اوقیه بسیار آنچه در صحاح و قاموس مذکور است

یک اوقیه بسیار دو و چهل و نیم درهم یا بسیار به آن در جوامع و ذخیره مذکور است که اوقیه

بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است و بحساب درهم ده درهم و پنج نخود از نصف

نخود درهم در شرح اسباب و علامات نیز موافق بعضی مذکور است و اسهال جات

با صحاح و قاموس موافق است و در حدیث نبوی چهل درهم واقع شده اما آنچه اردن

بیان اطبا معروف است که اوقیه ده درهم و پنج حصه از هفت حصه درهم است

و این یک شمار و دو حصه از سه حصه سیر است و در بعضی کتب طبی قواقوس

نیز در الفاظ مذکور است و در جوامع قواقوس که اوقیه و نیم است و در قانون

قواقوس از رطل یونانی دوازده درهم است و در شراب که اوقیه و نیم درهمی

وقت است و در بعضی دو اوقیه و ربع است و در بعضی الفاظ اکسوا فی

ودرقانون ان شمار ده درهمی گفته و در ذخیره و قرابادین مذکور است که کسوا فی

هم و اکثر وهم درم و از این مشهور است که کیل حبه ده درهم است و در قانون است قوطولی

و در جوامع نیز حبه و درهمی است نهم رطل است صاحب قاموس و صحاح آن را

دوازده اوقیه گفته‌اند و بحساب مثقال نود مثقال و گاه مراد از این رطل عراقی است

چه مکی و مدنی از این بالاتر است چنانکه اشاره شد و در قانون نیز بسیار مذکور است

و صاحب ذخیره گفته رطل عراقی نیز رطل بغدادی دوازده اوقیه است که صد و سی

یا نود مثقال و شش حصه و بیست و هشت درهم و چهار سبع یک درهم یا نیم چهار دو حصه از هفت درهم

که آن را نصف نخود بیار گفته و در جوامع نیز یک مثقال موافق ذخیره ذکر شده

اما بحسب اهم مقصود بیست و هشت درهم گفته و فقهای عظام نیز رطل را در کتب

فقهیه و در جوامع متعدده مذکور ساخته‌اند از جمله در تحقیق کر آب رحمه بیان نموده که کر را

هزار و دویست رطل عراقی است و در حوزه تاریخ حصه الاین در کتاب تحریر و شرح

جمع الاین و در شرح لمعه مقصود ما درهم ذکر کرده‌اند تا به فقها مجتهد بر سایر نیز معلوم شود و الله اعلم

و بعضی از رسم الخط قدیم سیاق گفته اند و در بعضی [illegible] جمله [illegible] رطل [illegible]

بیشتر از آن است که [illegible] و بعضی از اطبا گفته اند که یک مثقال و [illegible] رطل [illegible]

که اطبا ذکر آن کرده اند [illegible] رطل [illegible] گفته اند و رطل [illegible]

[illegible] و در بعضی کتب طبی [illegible] از اوزان مذکور است و در ذخیره و جواهر

آن [illegible] گفته اند [illegible] مثقال است و [illegible]

[illegible] رطل [illegible] و [illegible]

[illegible] است و در قانون و ذخیره [illegible] و در [illegible]

[illegible] است و [illegible]

و [illegible] است و صاحب ذخیره [illegible] گفته [illegible]

گفته و آن [illegible] است [illegible] مشهور است و [illegible] گفته اند [illegible]

و [illegible] از اوزان مذکور است [illegible] شیخ در قانون گفته

که آن [illegible] ده [illegible]

[illegible] مذکور است و [illegible]

[illegible] و [illegible] مذکور است [illegible] رطل است و [illegible]

[illegible] شیخ در قانون [illegible] است و صاحب ذخیره [illegible]

درهم [illegible] و [illegible] درهم گفته و [illegible] مثقال

[illegible] مثقال است و [illegible] رطل [illegible] گفته اند و [illegible]

و [illegible] بیان کرده اند و در [illegible] مذکور است

و در ذخیره [illegible] گفته و [illegible]

و در [illegible] گفته و شیخ در قانون [illegible]

در [illegible] درم و [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آن و در [illegible]

[illegible] و در [illegible] گفته اند و شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] و [illegible] رطل و [illegible]

[illegible] است و در [illegible] و [illegible] درهم [illegible]

[illegible] است و [illegible] درهم [illegible] که [illegible]

[illegible] مذکور است و [illegible]

که [illegible] رطل [illegible] و صاحب [illegible]

[illegible] رطل [illegible] گفته اند [illegible] اوقیه [illegible]

[illegible] است و [illegible] و در [illegible] گفته است [illegible]

آن [illegible] رطل [illegible] و در جوامع [illegible] گفته [illegible]

و آنچه [illegible] و [illegible] گفته [illegible] است و [illegible]

[illegible] است [illegible] شیخ در قانون [illegible] چهار

[illegible] و [illegible] در قانون مذکور است [illegible]

[illegible] رطل و نیم است [illegible] و [illegible]

و [illegible] اوقیه و قسط [illegible] یک رطل و نیم است [illegible]

[illegible] اوقیه است [illegible] قسط [illegible]

اوقیه است از [illegible] رطل است و [illegible] رطل و [illegible]

قسط [illegible] یک رطل و نیم است و [illegible] اوقیه است و قسط [illegible]

اوقیه و قسط [illegible] است و قسط [illegible] چهار اوقیه است [illegible]

[illegible] یک رطل و نیم است [illegible] و در بعضی [illegible] است که آن

[illegible] است و در عراق [illegible] است [illegible] عرب است که [illegible]

و آنچه در جامع [illegible] تحقیق شده [illegible] است [illegible]

[illegible] و در ذخیره [illegible] مذکور است [illegible]

از آن که پانصد درم ذخیره و قرابادین کبیر نوشته رطلی مذکور است و حالیوطوس
نیز از اوزان‌های بزرگ است که در جامع و ذخیره و قرابادین کبیر نوشته پنج رطل است
که رطل وزنه دوازده اوقیه باشد و چوبینی نیز از اوزان‌های بزرگ است و در کتب طبی آن را
شش قسط رومی مذکور کرده‌اند و بنابر آنکه شیخ در قانون قسط رومی را بیان نکرده است که بیست
اوقیه است پس چوبینی مقدار یکصد و بیست اوقیه خواهد بود و در وزن ایطالی نیز
از اوزان‌های بزرگ است و در قانون و ذخیره و غیر آن از آن است چوبینی گفته‌اند
پس بنابر آن وزن مذکور یکصد و شصت اوقیه خواهد بود و دوس نیز از اوزان کبار است
که در کتب فقهیه منسوب [illegible] وزن پانج و شش از برای وجوب [illegible] نکوه [illegible]
شده است مذکور گردیده و دوس در صحاح و قاموس مقدار شصت صاع گفته‌اند و در کتب [illegible]
وزن شصت صاع بعضی از دو هزار و یکصد باشد بنابر آنکه فقها در تفسیر صاع
ذکر کرده‌اند و مقدار رطل بیان کرده‌ایم
نیز آمده است

[illegible]

و از آن نیز وزنی است که مذکور است در جامع گفته و آن مقدار [illegible] است و جمع آن
چهار قسط است و در حقیقت بیست و چهار قسط و جهت وزن [illegible] از اوزان کبار است شیخ
در قانون گفته و جامع از آن بیست رطل است و از شراب [illegible] رطل و [illegible]
و صاع پیمانه است که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شیوع داشت و در بعضی احادیث
مذکور است و صاحب صحاح و قاموس صاع را چهار مد گفته‌اند و چون مد رطل و ربع است پس بنا
بر آن صاع پنج رطل و ثلث [illegible] و در قرابادین آن را چهار من گرفته و چون من را دو رطل
و [illegible] رطل بیان کرده‌اند آنچه فقها گفته در باب [illegible] صاع و قاموس [illegible]
[illegible] و [illegible] آنچه در کتب فقه [illegible] تحقیق شده چهار [illegible]
[illegible] و رطل [illegible] است پس صاع [illegible] حساب [illegible] رطل عراقی است و در [illegible]
یکهزار و صد و هفتاد درهم است چنانکه در اوزان مذکور است و در بعضی کتب قسط [illegible]
که او است صاع وزنه الف درهم و [illegible] در [illegible] شرعیه [illegible] مثقال [illegible]
مثقال است و [illegible] که صد و [illegible] شصت [illegible] است [illegible]

[illegible]

و جوز [illegible] است از ادویه است [illegible] اطلاق [illegible]
از خوردن و جوزی که [illegible] است [illegible]
[illegible] آب [illegible]
و جوزی که [illegible] مصروع [illegible] طلیف [illegible]
که [illegible] مصروع [illegible] و جوزی [illegible]
[illegible]
و جوز [illegible] و جوزی [illegible] الطلاق [illegible] است [illegible]
[illegible]
و جوزی [illegible] الطلاق [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
وزنه و نصفه است و [illegible] نیز [illegible]

[illegible]

عصارهٔ غافت انیسون مصطکی رومی زرنباد گل سرخ [illegible] با لعاب صمغ کرده

حب ساخته [illegible] کوبیده و بیخته بسرشند و اقراص سازند شربتی از یک مثقال

تا دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری [illegible] صاحب قرص ورد برای استسقای گرم

و یرقان و سدد کبد و سپرز و حمیات مرکبه و عتیقه و برای رطوبت معده و وجع

و وجع کبد مجرب است [illegible] گل سرخ [illegible] سنبل الطیب ربّ السوس

[illegible] مصطکی رومی عصارهٔ غافت کوبیده و بیخته با [illegible]

سرشته اقراص سازند و در شربت [illegible] با جلنجبین [illegible]

از یک مثقال تا دو درم با سکنجبین [illegible]

و برای درد معده و رطوبت با گلقند [illegible] و با سکنجبین [illegible]

قرص ورد و برای وجع معده [illegible] انیسون و برای ورم معده [illegible]

[illegible] گل سرخ سنبل الطیب [illegible]

[illegible] ربّ السوس مصطکی [illegible] کوبیده و بیخته [illegible]

[illegible]

[illegible] ورق گل سرخ [illegible] طباشیر [illegible] تخم کاهو [illegible]

ربّ السوس کافور کوبیده و بیخته با لعاب اسپرزه سرشته اقراص سازند

قرص [illegible]

برای حمیات حاده و رفع عطش [illegible] قرص کافور است [illegible]

طباشیر [illegible] صندل سفید [illegible] کثیرا [illegible]

تخم خرفه تخم کاهو تخم [illegible] تخم کدو [illegible] نشاسته کثیرا [illegible]

گل سرخ [illegible] با لعاب اسپرزه اقراص سازند قرص [illegible]

[illegible] حاده و رفع [illegible]

[illegible] مصطکی انیسون گل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا [illegible]

[illegible] با لعاب اسپرزه اقراص سازند [illegible] شربت [illegible]

[illegible] انیسون و مصطکی [illegible]

بهترین [illegible] قرص ورد که برای [illegible] معده نافع است

[illegible]

اقراص سازند قرص ورد [illegible] برای حمیات مرکبه [illegible]

[illegible]

گل سرخ مصطکی رومی سنبل الطیب تخم کاهو [illegible]

[illegible]

گل سرخ [illegible] مصطکی رومی

سنبل الطیب [illegible] تخم کاهو [illegible]

عصارهٔ غافت [illegible] طباشیر [illegible]

کوبیده و بیخته [illegible] اقراص سازند

شربتی [illegible] با آب [illegible]

از هر یک [illegible] است

[illegible]

[illegible] گل سرخ عصارهٔ افسنتین [illegible]

[illegible] مصطکی رومی زعفران [illegible] سنبل الطیب [illegible] انیسون

تخم کرفس [illegible] کوبیده و بیخته [illegible]

اقراص سازند [illegible] قرص ورد [illegible]

[illegible] و برای حمیات [illegible] گل سرخ [illegible] تخم کاهو

عصارهٔ غافت ربّ السوس کوبیده و بیخته اقراص سازند قرص ورد [illegible]

[illegible] حمیات [illegible] گل سرخ [illegible] تخم کدو

ربّ السوس [illegible] کافور [illegible] کوبیده با آب [illegible] سرشته

اقراص سازند شربتی [illegible] در حمیات [illegible]

قرص ورد [illegible] و درد جگر [illegible]

[illegible] گل سرخ سنبل الطیب طباشیر ربّ السوس

قرص ورد

نافع برای حمیات [illegible]

و رفتان [illegible] حمیات مرکبه از صفرا و بلغم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرص ورد که نافع است برای [illegible]

و حمیات مرکبه از صفرا و بلغم [illegible]

نافع جمیع [illegible]

آب [illegible] آب [illegible]

آب انار [illegible] آب [illegible]

آب غوره عرق [illegible]

عرق بیدمشک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جوشانده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کهکهان تا کمه کرد رگان تا کو کرد تا نه کرد و اگر [illegible] آدم [illegible] خورده [illegible]

و این ترکیب از عطش و حمیات [illegible] نافع است و جمیع امراض [illegible] نافع

است که بیمار ضعیفه است [illegible] ضعف [illegible] است و در هم ساعت [illegible]

مرهم که برای [illegible] بیاید [illegible] زنگار [illegible]

زنگال [illegible] قره [illegible] مهره سیاه [illegible]

[illegible] خشک کرده [illegible] لازم [illegible]

[illegible] چون خشک شود [illegible] اطفال [illegible]

سفوف [illegible] جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

برای [illegible] کرب [illegible]

[illegible]

۱۸

مرهم [illegible]

[illegible] سرکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۱

اطفال برای [illegible] تخم [illegible]

[illegible] همه را خوب نرم کوبیده [illegible]

[illegible] اطفال [illegible]

سفوف از بطوخه تقویت معده و رفع ورم بدن و ضعف [illegible] است

قرص [illegible]

پوست [illegible]

[illegible]

[illegible] نرم کوبیده [illegible]

[illegible] برای رفع [illegible]

[illegible]

[illegible] کوبیده و بیخته با لعاب [illegible]

[illegible] نخود [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]

مرهم [illegible]

[illegible]

[illegible] لعاب [illegible] لعاب [illegible]

لعاب [illegible] لعاب [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] مرهم [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] مرهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

برای [illegible] سرفه [illegible] زعفران [illegible] همه را [illegible]

[illegible] صبح و شام [illegible]

[illegible]

جوارش نمکی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیاف آبار

[illegible] نافع است

[illegible]

۲ ۲

[illegible]

۲ ۲

[illegible]

از [illegible] نافع است

حب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معجون برای [illegible] قوه حافظه مجرب است

[illegible]

۱ ۱ ۱

کوبیده بیخته با عسل [illegible] سرشته

معجون ساخته [illegible]

مثقال

مطبوخ [illegible] اسهال [illegible] نافع است [illegible]

پوست [illegible] هلیله سیاه [illegible]

[illegible]

خوشانده [illegible]

روغن بادام [illegible]

بنوشند

جوارش [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۲

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۲ ۲

[illegible] کوبیده [illegible] سفوف ساخته

روزی [illegible] مثقال

سفوف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۲

[illegible]

۲ ۲ ۲

[illegible]

[illegible]

جمیع ادویه

طلا برای [illegible]

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۲

[illegible]

۲ ۲ ۲

[illegible]

۲ ۲ ۲ ۲

[illegible] کوبیده بیخته با آب [illegible]

طلا نمایند

نوشدارو [illegible] صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت گاوزبان

برای [illegible] خفقان و ضعف قلب [illegible] گاوزبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت [illegible] گاوزبان [illegible]

گلاب [illegible] عرق [illegible]

نبات [illegible] ورق نقره ورق طلا [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

آب [illegible] زعفران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سایر [illegible]

شربت [illegible]

شربت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قند سفید [illegible]

[illegible]

شربت [illegible]

[illegible]

[illegible]

قند سفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آقای میرزا [illegible]

تحریر

۱۲۴۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله تعالى

في ذكر بعض المجربات والمعاجين والمفرحات والشربات

والسفوفات والذرورات والاضمدة والاكحلة

والاطلية والشيافات

وغيرها

الاطريفل الكبير — يسهل الاخلاط الغليظة وينفع [illegible] وتحليل الرياح

وتقوية الدماغ والكبد والمعدة [illegible]

[illegible]

ونصف [illegible]

[illegible]

الايارج الصغير — [illegible] المعدة [illegible] الرياح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الترياق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وعشرة وخمسة دراهم بورق ارمني ربع مثقال ربع درهم محمودة ثم يضاف اليه مثقالان
وتحبب فاترا حقنة اخرى تنفع من الامراض البلغمية والسوداوية والصفراوية سنا
خمسة دراهم تنقع ... لسان الثور في كل منه اصل السوس ... اجاص
عشرون عددا سبستان ثلاثون عددا حب الشعير ... في كل منه ورق السلق
خطمي في كل ... قنطوريون ... بابونج ... الرسم ويصفى ويضاف اليه
خيار شنبر ... ودهن اللوز ... عشرة مع الطعام ...
وتحبب فاترا حقنة اخرى تنفع انواع القولنج سنا ... خمسة ... افسنتين
... بزر كرفس ... في كل منه ... خطمي في كل ... لب
حب القرطم ... عشرة ... السلق عشرة ... رطل ونصف ...
ثم يصفى ويضاف ... احمر ... خيار شنبر في كل عشرة بورق ارمني او ملح ستة
دراهم ودهن اللوز ... وتحقن فاترا حقنة ... تنفع من القولنج ...
... عشرة ... عشرون ... سبستان ثلاثون ... خمسة ...
حنظل ... بابونج ... في كل خمسة اواق ... خطمي ...
في كل منه ... دراهم ... رطل ... خيار شنبر ...

اجمالي

جوارش عفران يقوي الباه ويمسك البول ويفرح القلب ... عفران ...
سنبل ... قرنفل ... خولنجان دارصيني ... مصطكي ...
في كل ... لب اللوز المقشر اربعة دراهم نبات ... فلفل ...
ويعجن بالاهاوية الشربة ... مثقال ... سكر ... ماء الورد
... يطبخ ... الرسم ... زعفران ...
... في الماء البارد ... حب ... الربا ... على الماء
... ماء الورد ...
الشربة منه ... وتعالج
نصف مثقال
جوارش العفران ... يقوي الباه ويمسك البول ويفرح القلب زعفران ...
سنبل ... قرنفل ... خولنجان دارصيني ... مصطكي ...
لب اللوز المقشر اربعة دراهم نبات ... الاسنان ... الادوية
الشربة ... مثقال ... حب ... المدرة ... الاكحل
... عددا ... ويضاف ...
... ماء ... والشربة ... نبات ...

ابراز

وشرب ... ماء ... يخرج البلغم والسوداء والصفراء والرطوبات ... من اعماق البدن
... والاسهال ويمنع ... المطبوخ ... وقد يضاف ... حب ...
في ... نبات ... انفع للصفراء ... ماء ... الاخلاط ...
... الاخلاط ... في الاعماق ...
... الاصفر مصطكي ... بالسوية
... دهن اللوز ... الشربة ... حب البلغم ... فاترا (...)
حب الاشنا ... في كل منه ... في كل منه ...
... ماء الورد ... الادوية ...
... ويقوي ... ويحبس الاسهال
الرطوبة والشربة ... دراهم حقنة تطفئ الحرارة في شدة البرسام
... المقشر ... لعاب بزر قطونا ... بياض البيض ...
حب القرع او اللوز ... وتحقن فاترا حقنة اخرى تخرج البلغم ...
... البطن ... قنطوريون ... في كل ستة دراهم ...
ماء السلق ... نصف ... ويضاف اليه ... خيار شنبر

اقحوان ... عشرة دراهم بورق ... وتحقن حقنة ... اخرى تنفع
من اورام ... الحشا ... سنا ... بنفسج ... خطمي ... خيار
في كل منه خيار شنبر ... اصل السوس مثقالان ورق السلق
... سبستان ... في رطلين ماء حتى ... ثم يصفى ويضاف اليه
خيار شنبر خمسة عشر ... سكر احمر ستة دراهم بورق ارمني او ملح درهم
... دهن اللوز مثقالان يضاف اليه وتحقن فاترا ...
... ويقطع ويبسط ... حتى يجف ...
... ثم يصفى ويبسط ... مثقال ... سبع ... الاستسقاء
... الاستسقاء ... مثقال ... سبع ...
... يوخذ ... المرداسنج ... عشرة ... ثم يصفى ...
... السن ... ويغسل ...
... الاورام ... المذكور ... حبة ...

نصف درهم ومع جميع ذلك درهم يشرب [illegible] ودواء يخرج الديدان شيخ زنكي
[illegible] من الكبريت [illegible] حب القرع الشربة منه دراهم يشرب
بخل ممزوج بالماء دواء الديدان لب حب القرع [illegible] قشر الاصفر من كل جزء
ونصف زنة [illegible] ثمانية [illegible] اربعة [illegible] ويقرص من الادوية كل يوم
ستة دراهم الشربة قرصة دهن الافسنتين ينفع في عشرة اشياء [illegible] ويقطر منه في الاذان
وينفع من ضيق النفس ورياح المعدة والاستسقاء [illegible] الطبيعة [illegible]
مياه [illegible] والسعال [illegible] وينفع [illegible] دهن الحمص [illegible]
[illegible] ينفع من [illegible] ويقطر [illegible]
قال الشيخ [illegible]
دهن الاترج [illegible] ينفع ضعف البصر وضيق النفس ووجع [illegible]
والمثانة والرياح [illegible] دهن [illegible]
يؤخذ منه خمسون مثقالا [illegible] من لبن البقر ويوضع [illegible]
ثم يجعل [illegible] ثم يذاب [illegible]
ذلك اذا اريد قطع [illegible] دهن [illegible]
[illegible]

ذرور

ذرور [illegible] ورد [illegible]
[illegible] ذرور آخر يجفف الجراحات [illegible]
يدق وينخل ويخلط ذرور آخر [illegible]
[illegible] ذرور آخر [illegible]
صبر [illegible] دم الاخوين بالسوية يحبس الدم [illegible] ذرور آخر يحبس الدم
[illegible] انزروت [illegible] دم الاخوين [illegible] من كل مثقال
يدق وينخل [illegible] ذرور آخر [illegible]
مثقال يدق وينخل [illegible] ذرور آخر للقروح [illegible]
[illegible] يدق وينخل ويخلط ذرور آخر [illegible]
[illegible] يدق [illegible] ذرور [illegible]
[illegible] انزروت دم الاخوين [illegible] بالسوية يدق [illegible]
[illegible] ذرور آخر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سفوف يقطع [illegible]
[illegible]
سفوف [illegible] درهم [illegible] نصف درهم
يدق وينخل ويشرب [illegible] سفوف يقطع [illegible]
[illegible] حب الآس [illegible] نصف درهم يدق وينخل
[illegible] سفوف [illegible]
بالسوية الشربة عشرة دراهم سفوف يقطع [illegible]
[illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سفوف

سفوف [illegible]
[illegible]
سفوف [illegible]
[illegible] يدق وينخل ويخلط [illegible]
نصف [illegible]
سفوف [illegible] دراهم [illegible]
[illegible] سفوف [illegible] ينفع [illegible]
[illegible]
الشربة [illegible] دراهم [illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
نصف مثقال يدق وينخل [illegible] الشربة [illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible] سفوف [illegible]

نوع آخر

بزر البقلة الحمقاء المقشر بزر الخيار بزر [illegible] من كل واحد ثمانية دراهم [illegible]
صمغ عربي محمص طين ارمني من كل [illegible] سحق [illegible] البزور ويخلط الجميع الشربة منه
دراهم مع ما [illegible] فيه الطباشير والصمغ
والطين الارمني

سفوف الحماض [illegible] بزر الحماض [illegible] [illegible] [illegible]
بالسوية يسحق الجميع [illegible] نصف درهم بالمياه المناسبة ينفع
في الخاصية والقرص

سفوف الكهرباء نوع [illegible] من كل [illegible] الورد المنزوع نصف درهم [illegible]
ويسحق ويخلط [illegible] [illegible] الرمان [illegible] سفوف الكبر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالسوية [illegible]
ويسحق الشربة درهمان مع السكنجبين سفوف المرو [illegible] مرو [illegible]
[illegible] ويسحق ويخلط [illegible] [illegible] الشربة درهم ينفع [illegible]
وقوة المعدة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الشربة [illegible]

[illegible] درهم

صمغ عربي كثيراء مصطكي بزر الآس [illegible] [illegible] الشربة [illegible]
[illegible] ونصف [illegible] [illegible] الكافي سفوف آخر كهربا [illegible]
شادنج مرجان بزر [illegible] بزر [illegible] الطين المختوم من كل [illegible]
جوزبوا اربعة [illegible] نصف اوقية [illegible] الطين المحرق الصدف المحرق [illegible]
المحرق من كل واحد اوقية يسحق الجميع [illegible] [illegible] [illegible]
وزن [illegible] الشربة منه درهم ونصف [illegible] سفوف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بزر البنج الابيض بالسوية [illegible] الجميع الشربة مثقال مع الجلاب [illegible]
[illegible] سفوف [illegible] [illegible] ورق الورد [illegible]
الاخضر بزر [illegible] من كل [illegible] [illegible] مصطكي من كل نصف [illegible] ويخلط
الشربة منه مثقال مع ماء الورد [illegible] [illegible] سفوف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اجزاء [illegible]
سفوف [illegible] [illegible] زعفران [illegible] الشربة درهم
[illegible] [illegible] نوع آخر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سفوف [illegible] وان كانت المادة [illegible]

١٤.

[illegible] الشربة مثقال بالماء البارد ينفع من الخاصية [illegible]
سفوف الطين مرجان محرق درهم كثيراء [illegible] [illegible] الاسبوع نوع آخر
[illegible] درهم مرجان [illegible] [illegible] اربعة عشر [illegible] الاسبوع نوع آخر
مرجان محرق [illegible] [illegible] [illegible] نصف جزء [illegible]
كالجميع ويسحق ويخلط الشربة [illegible] درهم [illegible] سفوف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] طباشير حب الآس [illegible]
بزر [illegible] [illegible] [illegible] طين ارمني [illegible] [illegible]
ماء الورد [illegible] من كل نصف مثقال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سفوف الطين بزر [illegible]
بزر الخيار المقشر [illegible] من كل [illegible] [illegible] الطين الارمني
من كل [illegible] يسحق ويسحق الشربة منه درهمان نوع آخر [illegible]
بزر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الطين الارمني من كل [illegible] البزور
والصمغ ويسحق [illegible] البزور ويخلط
[illegible] [illegible] [illegible]
والشربة منه
درهمان

دارو [illegible] چشم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ا ا ا ا

[illegible] چشم [illegible]

لعاب [illegible] لعاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ا ا ا ا
[illegible]
ا

[illegible] چشم

لعاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ا ا ا ا ا

ادویه جهت دق

زعفران مرغاب ... قرص کمر زردچوبه جوز بوا ...
۱ دانه ۱ دانه ۱ دانه ۱
خولنجان زیره سبز بادیان سبز بادیان خطائی تخم شبت قرنفل زرنباد
۱ ۱ ۱ ۱ ۱
دارچینی دهن باز عود صلیب آنچه باید طلا شود ...
اندرزاری گاو تریاق جدوار ...
۳ ۱

شیاف برای ازجهت درد کمر

مغز پسته مغز فندق ... بادام ...
۲ ۲ ۲
مرکّا سقمونیا زرق ... تخم خطمی ...
۱ ۱ ۳ ۱ ۱

ایضاً شیاف جهت برای

نبات قند ترنجبین ... شکر ...

ناجرین ... ریشه ... قرنفل زرنباد دهن ...

خولنجان معور ... تخم ... فلوس ... کلان ...

جهت ... ادویه ... استعمال نمایند ... تجربه ...

کلد ... مغز ... عود ... ...
۱ ۳ ۳ ۱ ۱

باز ... جهت ... نمایند ...

عرق ... نمایند ...

خورده ... روز ...

کم ... ادویه ...

جهت ...	دهن ...
... ۱ ۱ ۱	... ۳ ۲ ۱
... ۱ ۱ ۱	...

اگر ... ۱ ۱۶

قهوه ... کند ...

انقول ... بعد از ...

جاری ... شده

معجون تقویت برای اشخاص عنین لغایت مفید است

زرده تخم مرغ مغز پسته تخم ... زعفران
۵۰ عدد ۳ سیر ۳ سیر نیم سیر ۲ مثقال

ادویه را با زرده تخم را خوب بزنند وادویه را در آن ... بعد نصف ... انگشت ...

... هر روز ...

حب ... مغز تخم ... مغز تخم خیار ...

... مغز ... بعداً ...

... مساوی ... بعداً ... حب ...

باشد

قیراط	۱ ۱/۲ نخود
دانگ	۲٫۸ نخود
درم ده دانگ	۷ مثقال
استار	۴ ۱/۲ مثقال
اوقیه	۷ ۱/۲ مثقال
رطل	۹۰ مثقال